

برنابای دروغین چه میگوید؟

سیری در انجیل اسلامی برنابا

تحقیق از: دکتر سیروس ارشادی

هزار و هفتصد و چند سال بعد از میلاد مسیح ناکهان سر و صدای کشف انجیلی بلند شد که بزبان ایتالیائی نوشته شده بود و پس از چند بار دست بدست شدن سر از کتابخانه وین درآورد.

این انجیل تقلبی در سال ۱۹۰۷ توسط دو محقق مسیحی در آکسفورد چاپ و منتشر شد. که خوشبختانه من نسخه‌ای از اولین چاپ آنرا در اختیار دارم. در این کتاب با بهره گیری از تطبیق نوشته های برنابای دروغین و سوره های قرآن، اصل عربی سوره ها نیز چاپ شده است.

هرگز تصور نمیرفت که روزی در دنیای متمدن امروز پیش بیاید که گروهی این کتاب جعلی را کتابی اصلی بدانند و بعنوان تنها «انجیل» معتبر به آن استناد کنند. زیرا موارد بسیار زیادی در متن این کتاب یافت میشود که بیشتر بیک شوخی و مطایبه شبیه است تا حقیقت. در این کتاب که بر علیه مسیح و مسیحیت و بطرفداری از اسلام نوشته شده، آیات بسیاری از کتب اسلامی ذکر شده که در آنها عیسی مسیح صریحاً از پیامبر بعدی نام میبرد و بشاگردانش مژده میدهد که پیامبر بعدی که خداوند جهان و جهانیان را فقط و فقط بخاطر دوستی او آفرید و همه را هم باو بخشید، نامش «محمد» است.

پژوهشگران متفق القولند که این کتاب قلابی را فردی یهودی که بعداً مسیحی و سرانجام مسلمان شد، بنام فرامرینو در اواخر قرن شانزدهم و هنگامی که بعلی از کلیسای کاتولیک اخراج شد، نوشته است. متأسفانه این شخص جدیدالاسلام در نوشتارهای خودش دچار اشتباهات فاحشی شده، مثلاً ناصره را در کنار دریاچه جلیل میدانند که ثابت میکند او بر خلاف ادعاهایش هرگز در آن ناحیه نبوده است. این انجیل جعلی داستان دروغینی است که بدلیل تعصبات مذهبی و اختلافهای شخصی تبدیل به کتابی فکاهی شده است که در سطور آینده به بررسی مجمل آن میپردازیم:

در مقدمه انجیل جعلی برنابا نوشته شده که در قرن سوم میلادی آن را ممنوع اعلام کرده اند ولی نویسنده مقدمه فراموش کرده که اولین نسخه این کتاب جعلی در قرن هفدهم پیدا شد و در قرن سوم اثری از آن نبود تا آنرا ممنوع اعلام کنند. فقط در اواخر قرن شانزدهم بود که راهبی اخراجی بنام فرامرینو ادعا کرد که نسخه ایتالیائی را در کتابخانه پاپ یافته و آن را دزدیده و در آستین گشادش پنهان کرده، سپس با مطالعه آن باسلام گرویده است. این جعلیات اصول مسیحیت را زیر پا گذاشته و حتی حقایقی از تورات مقدس را هم مخفی و تبدیل و تحریف کرده است.

توجه کنید: الوهیت عیسی مسیح در کتاب برنابا انکار شده است.

فرزند عهد اسماعیل است نه اسحاق. در صورتیکه تورات اسحاق را فرزند عهد میداند. منطقی هم که فکر کنیم حرف تورات صحیحتر است زیرا اسحاق فرزند همسر رسمی و اسماعیل اولادی از کلفت صیغه ای یعنی هاجر مصری بود.

عیسی مصلوب نشد و بقتل نرسید بلکه زنده باآسمان بالا رفت! خداوند یهودار را مسخ کرد و بشکل مسیح درآورد و او بود که بالای صلیب جان داد.

خدا دنیا و کائنات را محض وجود پیامبرش محمد آفرید و همه را باو بخشید.

همه مردم از جمله پیامبر و پیروانش هفتاد هزار سال در جهنم میمانند، سپس جبرئیل بفرمان خداوند آنها را به بهشت راهنمایی میکند.

مسیح در آسمان بیکار نشست و رساله ای نوشت که در سده ششم میلادی از آسمان بزیر انداخت.

موارد بالا و بسیاری دیگر که در کتاب برنابا آمده به قضاوت شما گذاشته میشود تا آنها را تأیید یا رد کنید.

قرآن و احادیث اسلامی با صراحت و تأکید بسیار میگوید که اسم پیامبر اسلام در تورات و انجیل ذکر شده و مژده آمدنش داده شده است. در صورتیکه انجیل حقیقی مینویسد: عیسی مسیح بشاگردانش فرمود: من از پدر سوال میکنم و تسلی دهنده دیگر بشما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند (یوحنا باب ۱۴ آیه ۱۶) و چون تسلی دهنده که او را

از جانب پدر نزد شما میفرستم یعنی روح راستی که از پدر صادر میگردد (یوحنا باب ۱۵ آیه ۲۶) و من بشما راست میگویم که رفتن من برای شما مفید است زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم اورا نزد شما میفرستم (یوحنا باب ۱۷ آیه ۷). کتاب برنابای دروغین از قول عیسی مسیح میگوید: او سالها بعد از شما میآید! آنگاه او میآید که انجیل من باطل شده و چنان شود که گویا سی مومن هم یافت نشود! آنگاه است که خداوند بر عالم رحم آورده و پیامبرش را که قطعه ابر سفیدی بالای سرش دارد، بر همهٔ جهانیان پیروزی میدهد. ولی عیسی مسیح حقیقی فرمود: در اورشلیم بمانید و منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیدید (اعمال رسولان باب اول آیه ۴) و چون روح القدس بر شما آید قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره تا اقصای جهان.

دقت کنید: شروع اسلام از سال ۶۴۰ میلادی بود. آیا میگوئید که شاگردان مسیح میبایست ۶۴۰ سال زنده و ساکن اورشلیم بمانند تا پیامبر اسلام ظهور کند؟ جالب آنکه پیامبر اسلام هرگز وارد اورشلیم نشد. نه! اینطور نیست! فراموش نکنید اشتباه میکند. شاگردان مسیح انسانهای عادی بودند و هر کدام عمر محدودی داشتند. آنچه که عیسی وعده داده بود در روز پنتیکاست (۵۰ روز بعد از قیام مسیح) انجام شد و در اورشلیم روح القدس بر شاگردان او ریخت (به کتاب اعمال رسولان مراجعه بفرمائید).

تصور میکنم برای بررسی عمیق جعلیات برنابا باید کتاب اورا از صفحهٔ اول ورق بزنیم. من اضافه بر اولین ترجمهٔ انگلیسی این کتاب، دو ترجمه از آنرا هم بزبان فارسی در اختیار دارم. یکی ترجمهٔ سردار کابلی است و دیگری که بسیار بهتر ترجمه شده توسط آقای مرتضی فهیم کرمانی انجام گرفته است. از این رو نقل قول ها فقط با استفاده از ترجمهٔ فهیم کرمانی ذکر میشود:

صفحهٔ (۱) سطر اول: **عیسی بن مسیح در سال چهار پیش از میلاد در روزگار امپراتوری آگوستوس و در اواخر هیروودیس بزرگ پادشاه اسرائیل متولد شد.**

نویسنده کتاب در شروع کار مرتکب دو اشتباه شده است. اشتباه اول آنکه عیسی فرزند مسیح نبود. بلکه نام او عیسی و لقبش مسیح یا ماشیح بود که معنای آن نجات دهنده است.

صفحهٔ (۲) سطر دوم: **حضرت مسیح تا سی سالگی در شهر ناصره بود و در میان مردم معمولی زندگی میکرد.** این گفته نیز دروغ است و بی اطلاعی نویسنده را میرساند زیرا بر طبق اناجیل مقدس عیسی مسیح تا دوازده سالگی در مصر زندگی کرد و پس از مرگ هیروودیس به ناصره بازگشت.

صفحهٔ (۲۱) از کتب و نوشته های زیادی نامبرده که هیچکدام اصالتی ندارد. مثلاً تحت شمارهٔ یک مینویسد: **رساله عیسی به ابکرس، پادشاه آدیسه (عیسی هرگز کتاب و رساله ای ننوشت) و یا در شمارهٔ چهار مینویسد: زبوری که عیسی در پنهانی بخواص و مریدان خود تعلیم میکرد (چرا در پنهانی؟ مگر دزدی کرده بود؟).**

شمارهٔ پنج: **کتاب شعبدات و سحر (سحر و شعبده و جن و جادوگری در مسیحیت ملعون و منفور است)، یا چند رساله از مریم به بچه ها و دایه اش، و مریم و انگشتر سلیمان (و مزخرفات دیگری از این قبیل).** در صفحهٔ بعد نیز اسامی کتب دیگری ذکر شده که موید تفکر مذهبی نویسنده است مثل **آداب نماز پطرس** (در مسیحیت نماز آدابی مخصوص و ساعتی از پیش تعیین شده ندارد، خدای مسیحیت همیشه بیدار و آمادهٔ شنیدن و راز و نیاز ایمانداران، بهر لهجه و هر زبان است). یا **احادیث و سخنان یوحنا** (در آئین مقدس عیسی مسیح حدیث و حکایت و افسانه محلی از اعراب ندارد). جالب آن است که متی، لوقا و مرقس هم هرکدام آدابی برای نماز نوشته اند و احادیثی را هم ذکر کرده اند.

صفحهٔ بیست و پنج سطر بیست و یکم: **چون یهودای خائن با سربازان رومی آمد تا عیسی را بدانان تسلیم کند، عیسی در باغ در کنار اطاقی که شاگردان در آن خوابیده بودند، نماز میخواند! چون ورود سربازان را احساس کرد ترسید و وارد اطاق شد. چون خدا خطر احاطه کننده را دید فرشته های چهارگانهٔ خود را فرستاد تا او را از دریچه همان اطاق به آسمان سوم بردند! چون یهودای خائن وارد اطاق شد، خدا با قدرت ناگهانی خود چهره و صدای او را تغییر داد و کاملاً شبیه عیسی شد چون شاگردان بیدار شدند او را دیدند و در عیسی بودنش شک نکردند. این افسانه از قرآن گرفته شده و اثری از آن در اناجیل مقدس نیست.**

صفحة بیست و هشت بعد: (ترجمه) گروهی از یهود نزد عیسی آمدند و از اسم پیغمبری که در آخرالزمان مبعوث میشود پرسیدند، عیسی گفت: خداوند تعالی خلق کرد پیغمبر را در آخرالزمان و او را در قندیلی از نور قرار داد و او را محمد نامید و گفت: ای محمد صبر کن بخاطر تو آفریدگان بسیاری آفریدم و همه را بتو بخشیدم. پس هر کس از تو راضی باشد من هم از او راضیم و هرکس تو را دشمن دارد من از او بیزارم. در شرحی بر انجیل اسلامی برنابا، شرق شناس معروف و اولین مترجم قرآن بزبان انگلیسی، جرج سیل که کتاب بسیار شیرین و خواندنی (معراج محمد) نیز از آثار او است، مینویسد: این انجیل متضمن بسیاری تعالیم و تقالید تلمودی است که شناسائی آن برای غیر یهودیان مشکل است و هم چنین در آن مطالبی از معنی احادیث و داستانهای اسلامی شایع در زبان عوام است که سندی برای آنها در کتب دینی نیست و کسی بر این داستانها و روایات نمیتواند اطلاع یابد مگر اینکه در محیط عربی بسر برده باشد. بنابر این نظری که من در باره نویسنده این کتاب میتوانم بدهم این است که نویسنده اصلی آن یک یهودی اندلسی بوده که تغییر مذهب داده و به اسلام گرویده است.

دانشمند لبنانی دکتر خلیل سعادت در مقدمه ای بر چاپ عربی کتاب برنابا مینویسد: سال یوبیل یهودی جز پنجاه سال یکبار پیش نمیآید و غیر از کلیسای روم هیچکس در تاریخ نگفته است که سال یوبیل هر صدسال یکبار واقع میشود. اولین کسی که در آن سال جشن گرفت پاپ یونیفاس هشتم در سال ۱۳۰۰ بود و بلزوم تکرارش در آغاز هر قرن جدیدی دستور داد. ولی اولین سال یوبیل در سال اول خیلی با شکوه بود و همین جشن ثروت فراوانی را سرازیر خزانه پاپی کرد. از اینجهت و از لحاظ اجابت و درخواست ملت، پاپ کلیمینفوس ششم فاصله این عید را کوتاه کرد و آن را هر پنجاه سال یکبار قرار داد. بنابر این یوبیل دوم در سال ۱۳۵۰ انجام گرفت. سپس پاپ آربانوس ششم در سال ۱۳۸۹ دستور داد که هر سی و سه سال یکبار بیادبود عمر مسیح این جشن گرفته شود. آنگاه پاپ پل دوم آنرا هر بیست و پنج سال یکبار قرار داد.

از آنچه گفته شد چنین مستفاد میشود که: تنها زمانی که میشود در آن نویسنده این کتاب از وقوع یوبیل در هر صد سال یکبار صحبت کند، نیمه اول قرن چهاردهم است.

صفحة سی و هشت سطر ششم: عیسی الوهیت و پسر خدا بودنش را جلو چشم ششصد هزار نفر سرباز و ساکنان زن و مرد و کودک یهودی منکر شده است.

در سطر دوازدهم همین صفحه میگوید: محمد رسول خدا است. چون آدم از بهشت طرد شد سرش را بالا کرد و دید بر دروازه بهشت با حروفی از نور نوشته شده **لا اله الا الله، محمداً رسول الله**. که در خلال سطور آینده بان میپردازیم. در پانویس صفحه ۵۲ مینویسد: فرشته بمریم گفت: ای مریم خداوند تو را بکلمه ای از خودش بشارت میدهد که اسمش مسیح، عیسی بن مریم است، در دنیا و آخرت آبرومند (وجیه) و از مقربان است. در گهواره و در پیری با مردم سخن گوید و از شایستگان است. این سطور از تعالیم اسلامی است ولی میدانیم که طفل تازه مولود هنوز پرده های صوتیش کامل نشده تا بتواند حرف بزند. حرف زدن پدیده ای است که بدنبال آموزش پیدا میشود. در ثانی عیسی مسیح پیر نشد زیرا در سی و سه سالگی بصلیب کشیده شد.

برنابای دروغین از قول عیسی نقل میکند که اگر زیاد بخندید، خداوند شما را مسخ میکند و تبدیل به میمون میشود.

کتاب مقدس الهامی از سوی خدای شادمانی و خوشحالی است و ربطی به گریه و توی سر زدن ندارد. داود نبی پادشاه اسرائیل مزامیر خود را برای سالار مغنیان (یعنی رئیس ارکستر سلطنتی) نوشت و رسم چنان بود که مزامیر با نوای دل انگیز موسیقی نواخته و خوانده شود. اگر به کتاب مزامیر داود مراجعه کنید، خواهید دید که در شروع بعضی مناجات ها نوشته شده: بر ذوات اوتار، بر ذوات نفخه، بر ذوات اوتار برثمانی و دیگر مقامهای موسیقی، که تأییدی بر شادی و شادمانی است. هنگامی که داود پادشاه اسرائیل بود، جلو صندوق عهد خداوند میخواند و میرقصید و سراز پا نمیشناخت. سلیمان پادشاه پس از بنای معبد اورشلیم گروه نوازندگان معبد مقدس را تشکیل داد تا با نوای عود و سنج خداوند را تسبیح بخوانند. اولین معجزه عیسی مسیح تبدیل آب بشراب در جشن عروسی قانای جلیل بود تا میهمانان را شاد کند. از دوهزار سال قبل تا امروز کلیساهای مسیحی با لحن و نوای خوش خداوند را ستایش میکنند و جالب است بدانید که در کتاب مکاشفه یوحنا در توصیف بهشت مینویسد: ایمانداران با نوای خوش او را تسبیح میخوانند و هللویا میگویند. نویسنده کتاب برنابا باید جواب بدهد که چرا گریه

و زنجوره را تبلیغ میکند؟

بر طبق کتاب برنابا عیسی مسیح بعد از آنکه تأکید میکند که توی سر خودتان بزنی و گریه کنی، از برنابای دروغین خواهش میکند که: از تو میخوام وقتی من به آسمان بالا برده میشوم بمادرم حقیقت را بگویی تا تسلی یابد. زیرا او نمیداند آنکه مرا به سی پاره نقره میفروشد قیافه اش عوض شده و بشکل من در میآید و بجای من صلیب میشود. (واقعاً که خدای برنابای دروغین حقه باز و ماکرالمکارین است!)، یادت باشد که حتماً حقیقت را بمادرم بگویی. منم گفتم البته استاد... انشالله...

در سطر هفتم فصل یازدهم عیسی میگوید: من بشری مثل تو هستم! اما انجیل حقیقی مینویسد: عیسی فرمود هر که مرا دید پدر را دیده است.

برنابای دروغین افسانه پردازی را گسترش داده و مینویسد: چون مریم باردار شد و میترسید که مردم او را سنگسار کنند از این جهت با یوسف نرد دوستی باخت و باو نزدیک شد. متأسفانه این جاعل خرد باخته نمیدانسته که مریم در عقد یوسف و نامزد او بود.

در فصل هفتم مینویسد: وقتی در خواب بودند آن طفل آنان را از رفتن نزد هیرودیس برحذر داشت. در صورتیکه انجیل حقیقی مینویسد: فرشته خداوند آنها را از باز گشتن بسوی هیرودیس باز داشت. چند صفحه بعد افسانه دیگری ساز میکند و مینویسد: عیسی مسیح وقتی که سی ساله بود و رفته بود تا زیتون بچیند، در کوه زیتون انجیل را از فرشته جبرئیل دریافت کرد. برنابای دروغین اضافه میکند: عیسی خودش بمن گفت هنگامی که نماز ظهر را میخواند و رفته بود زیتون بچیند، جبرئیل فرشته بملاقاتش آمد و کتابی باو داد که مانند آئینه ای درخشان بود... بعد ها عیسی بمن گفت: برنابا تصدیق کن که من هر پیامبر و رسالتی را که میشناسم و آنچه را که میگویم از آن کتاب است! نویسنده بیسواد کتاب برنابای دروغین نمیدانسته که عیسی مسیح کتاب نداشت و آنچه که امروز بنام انجیل اربعه میشناسیم، بیوگرافی یا شرح زندگی و کارهای عیسی مسیح است. لازمه ماشیح بودن داشتن کتاب نیست! این نکته نیز از فرهنگ اسلامی سرچشمه میگیرد و ربطی به مسیحیت ندارد.

در آئین یهود و مسیحیت قسم خوردن مجاز نیست و نهی شده است. از نظر اصولی هم قسم خوردن مختص افرادی است که گوینده سعی دارد با قسم یاد کردن دروغی را بطرف مقابل بقبولاند. متأسفانه در این کتاب جعلی در هر صفحه اش چندین بار عیسی مسیح قسم میخورد و تمنا میکند حرفهایش را باور کنند!

نکته جالب دیگر تعمیم فرهنگ عزاداری و ذکر مزایای گریه و اشک چشم است. در متن کتاب بارها و بارها عیسی گریه میکند و شاگردانش هم به تبعیت از او میگیرند. در حالیکه این عمل نیز در تورات و انجیل مذموم شناخته شده است.

در صفحه بعد از قول عیسی جعل میکند که گفت: فرخنده باد خدائیکه قصاص و خوار کرد شیطان و پیروانش را که سجده نکردند بر کسی که خدا دوست میداشت او را سجده کنند. نویسنده کتاب دو مطلب را فراموش کرده، اول آنکه در مسیحیت قصاص نیست و عیسی فرمان داد تا برای دشمنان نیز برکت طلبیده و دعای خیر کنید، و دوم: از نظر فردی مسیحی فقط خداوند سزاوار حمد، تکریم و سجده است و بس.

در صفحه بعد دروغ دیگری ذکر شده و مینویسد: بعد از آنکه عیسی نماز سحر! را خواند گفت میدانم کاهنان مرا خواهند کشت و بر جان خود بیمناک شد! اما جبرئیل بسراغش آمد و گفت عیسی «مترس» تنها هزار هزار نفر از باشندگان عالم بالا جامعه تورا پاسداری میکنند. تو نمی میری تا اینکه همه چیز کامل گشته و عالم رو به نهایت خود برود... یادت باشد که ابراهیم هم میخواست اسماعیل (بچه ای را که از همسر صیغه اش هاجر داشت) در راه خدا قربانی کند ولی کارد گلویش را نبرید و بفرمان من گوسفندی را تقدیم داشت، تو هم همین کار را بکن.

برنابای دروغین چند صفحه قبل میگوید عیسی میدانست که زنده با آسمان می رود، بنابراین ترسی نداشت و اینجامیگوید او بشدت ترسید. که تهمت و افترائی بیش نیست. ولی سوالی از جبرئیل برنابا دارم: چرا یک میلیون

فرشته فقط مامور حفاظت لباسهای عیسی هستند؟ گذشته از این جبرئیل به عیسی گفت که ابراهیم روغن ریخته را وقف امامزاده کرده بود و میخواست با تقدیم پسری را که از کلفت همسرش داشت، سر خدارا شیره بمالد؟ برای درک بهتر مطلب به کتاب اول تورات (پیدایش) مراجعه میکنیم که در باب شانزدهم از آیه اول مینویسد: سارای زوجه ابرام برای وی فرزندی نیاورد و او را کنیزی مصری هاجر نام بود. پس سارای به ابرام گفت اینک خداوند مرا از زانیدن بازداشت پس بکنیز من در آی شاید از او بنا شوم و ابرام سخن سارای را قبول نمود. تا اینجا روشن شد که هاجر کنیز و کلفت سارای بود که از ابرام حامله شد و سرش را بالا گرفت. اما ابرام فخر فروشی هاجر را تحمل نکرد و در آیه شش به همسرش سارای گفت: هاجر کنیز و کلفت تو است هر کاری که در نظرت پسند آید با او بکن. در باب بعدی خداوند به ابراهیم وعده میدهد که از همسرش پسری باو خواهد داد که عهدش را با او استوار خواهد کرد. در باب بیست و یکم پیدایش آیه ده، سارا به ابراهیم میگوید: این کنیز را با پسرش بیرون کن زیرا پسر کنیز با پسر من اسحاق وارث خواهد بود. و خداوند هم فرمود: ابراهیم سخن او را بشنو زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد. بقیه داستان را که میدانید. ابراهیم یک مشگ آب و چند قرص نان به هاجر و فرزندش داد و آنها را به صحرا و بیابان روانه کرد.

بعد از این وقایع، خداوند به ابراهیم گفت: اکنون پسر خود را که یگانه تو است و او را دوست میداری یعنی اسحاق را بردار و بزمین موری برو و او را در آنجا بر یکی از کوههاییکه بتو نشان میدهم برای قربانی سوختنی بگذران و ... در مورد اسماعیل کتاب مقدس ذکر میکند که: او مردی وحشی خواهد بود. دست وی بصد هر کس و دست هرکس بصد او و پیش روی همه برادران خود ساکن خواهد بود.

برنابای دروغین طی فصل هفدهم مینویسد: پیامبر انیکه بعالم فرستاده شده اند و عده آنان بالغ بر یکصد و چهل و چهار هزار میشود به تاریکی و معماها سخن گفته اند. ولی تابنده همه پیامبران بعد از من میاید و نوری بر تاریکی های گفته های همه انبیا میتاباند. چون او رسول خداست. در اناجیل مقدس هرگز از صد و چهل و چهار هزار پیامبر ذکری نشده و فقط عیسی مسیح در باره پیامبران دروغین که در آینده خواهند آمد، در انجیل متی باب هفتم آیه پانزده میفرماید: از انبیای کذبه احتراز کنید که با لباس میش ها بنزد شما میآیند ولی در باطن گرگان درنده میباشند. ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت.

یکی دیگر از دلایلی که نشان میدهد این کتاب جعلی بعد از قرن چهاردهم نوشته شده، مسئله ای است که در فصل بیست و سوم ذکر شده است و اظهار میکند: وقتی که آدم با فریب شیطان غذایی را خورد که خدا از آن نهی کرده بود جسد او از روحش نافرمانی کرد. پس سوگند یاد کرد و گفت بخدا سوگند تو را قطع میکنم. پس پاره از سنگ را شکست و جسد خودش را گرفت تا با تیزی پاره سنگ آنرا ببرد. فرشته جبرئیل بر این کار سرزنشش کرد، پاسخ داد من عهد کرده ام پس عهد خودم را نمیشکنم. آنگاه فرشته زیادی جسدش را باو نشان داد، آن را قطع کرد. پس همانطور که جسد هر انسانی از جسد آدم میباشد، باید هر پیمانی را که آدم سوگند یاد کرده آن را بپای دارد، مراعات نماید و آدم حفظ این کار را در فرزندانش باقی گذاشت. در مراجعه بباب هفدهم کتاب پیدایش از آیه هفت بعد میبینیم که باز هم فرامرینو (برنابای دروغین) افسانه دیگری را ساز کرده است. تورات مقدس مینویسد: خداوند فرمود: عهد خویش را در میان خود و تو و ذریتت بعد از تو استوار گردانم که نسل بعد نسل عهد جاودانی باشد تا ترا و بعد ذریت تو را خدا باشم. و در آیه ۱۰ میفرماید: این است عهد من که نگاه خواهید داشت در میان من و شما و ذریت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود. میبینید که این نویسنده فریبکار و دروغگو برای هر امر مسلمی افسانه ای جعل میکند. آدم ابوالبشر کجا و ابراهیم کجا؟ داستانی که شالوده افسانه دروغین برنابا است، تفکری است که در اواخر قرن چهاردهم و اوائل قرن پانزدهم در بعضی از محافل اروپا شایع شد که میوه ممنوعه را رابطه جنسی تعبیر میکردند و از بحث ما خارج است.

برنابای دروغین در صفحه ۵۳ مینویسد: وقتی هنگام زایمان مریم رسید. او خیلی ترسید زیرا مکن بود او را بجرم زنا سنگسار کنند. ولی در اینجا عیسی بدادش رسید و از زیرش! فریاد زد: اندوهگین نباش که خداوند زیر تو نهر آبی قرار داده است و شاخه درخت خرما را تکان بده تا از آن خرما تازه بریزد. پس بخور و بیاشام و چشم روشن دار و اگر یکی از افراد بشر را دیدی بگو من برای خداوند مهربان نذر روزه کرده ام و هرگز امروز با انسانی سخن نخواهم گفت. (در اینجا عیسیای نوزاد اولین درس دروغگوئی. بدجنسی و ... را بمادرش القا میکند). مریم

عیسی را برداشت و بطرف قوم خود رفت. قوم گفتند: مریم، راستی چیزی آوردی که افترا آمیز است، ای خواهر هارون نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره. این دو جمله ترجمه از قرآن است. باید اضافه کنم که مریم برادری با اسم هارون نداشت و اگر داشت در اناجیل مقدس ثبت میشد. آن مریمی که خواهر هارون بود. مریم خواهر حضرت موسی و برادر دیگرش هارون بود. بین آن مریم و این مریم حدود ۱۴۰۰ سال فاصله است و عقلائی نیست که باور کنیم مریم مادر عیسی هنگامی که عیسی را زائید در سنینی بالای ۱۴۰۰ سال بود! برنابای بدلی ادامه میدهد: مریم در جواب عیسی را نشان داد. گفتند چگونه با نوزادی که در گهواره است صحبت کنیم؟ که ناگهان عیسی نوزاد شروع به صحبت کرد و گفت: من بندهٔ خدایم. بمن کتاب داده و رسولم گردانده و ... حرف زدن نوزاد همانند کتاب آوردن عیسی باور کردنی نیست. عیسی کتابی نیاورد و آنچه که امروز در دسترس ما است شرح زندگی کوتاه و معجزاتی است که او با انجام رسانید. او بارها فرمود من نیامده ام تا کتب را باطل کنم بلکه آمده ام تا آنها کامل کنم و با انجام برسامم. او هیچ کتابی نداشت و نیاورد. حال چگونه مترجم کتاب برنابای دروغین طی شمارهٔ ۷ در صفحهٔ دوازده کتابش جزء کتابهایی که به عیسی مسیح، فامیلهایش، دوستانش و شاگردانش مینویسد: عیسی کتاب دیگری نوشت که در قرن ششم آنرا از آسمان بزمین انداخت! (مجموعهٔ کتب و رسالاتی که مترجم ذکر کرده ۶۵ کتاب است). واقعاً مسخره است.

آنطور که قبلاً نوشتیم فرامرینو در صفحهٔ ۵۳ کتابش از درد زایمان مریم شکایت میکند ولی از آنجا که دروغگو کم حافظه میشود، در سطر چهارم صفحهٔ ۵۷ مینویسد: هنگامی که زمان بارداری مریم پایان رسید، نوری بس درخشان مریم را فرا گرفت و پسر خود را بدون درد و رنجی بزمین نهاد.

کتاب فکاهی برنابا را ورق میزنیم و به صفحهٔ ۶۱ میرسیم که فصل ششم است و از سطر دوم چنین میخوانیم: در اطراف مشرق زمین سه نفر یهودی بودند که به ستارگان آسمان چشم دوخته بودند و ... این هم یک دروغ دیگر! آن سه نفر یهودی نبودند و زرتشتی و ایرانی بودند که در اناجیل مقدس از آنان بالقب مجوسیان نامبرده شده است. مجوسیان بیکاره هائی نبودند که از زور بیکاری {چشم با آسمان دوخته بودند} بلکه ستاره شناسان بودند و در زمرهٔ اولین هائی بودند که تولد پادشاه اسرائیل را دریافتند و با هدایای خود بیدارش شتافتند.

فصل دهم از صفحهٔ ۶۷ شروع میشود که مینویسد: عیسی در سی سالگی رفت بالای کوه زیتون تا زیتون بچیند و بعد از آنکه نماز ظهر! را خواند جبرائیل بسر اغش آمد و کتابی باو داد که مثل آئینه روشن بود. عیسی هم به برنابای دروغین گفت: هر چه که من میگویم از آن کتاب است! یکبار دیگر تکرار میکنم که عیسی کتابی نداشت و اناجیل شرح معجزات و رفتار او است. گذشته از این عیسی نیازی به شاهد، دلیل و برهان نداشت تا خودش را بیکی از شاگردانش، البته اگر نویسنده برنابای حقیقی بود، ثابت کند. شمشیر تیز و برنده هم در دستش نبود که برهان قاطعش باشد.

صفحهٔ ۶۹، فصل دوازدهم، سطر پانزدهم مینویسد: فرخنده باد خدائی که قصاص و خوار کرد شیطان و پیروانش را که سجده نکردند بر کسی که خدا دوست میداشت او را سجده کنند. این اظهار نظر نیز از قرآن نقل شده است زیرا تورات و انجیل در هیچ موضعی نمیگویند که شیطان بجرم سجده نکردن به ... از بهشت رانده شد. بلکه کتاب مقدس میگوید که گناه اصلی شیطان زیاده طلبی او بود که میخواست همطراز خداوند باشد. تمام این کتاب سراسر پر از دروغ، ریا، تفسیر و تعبیر های غلط و مغرضانه است که شرح یک یک آنها جز تأسف چیزی ببار نمیآورد. از اینرو فقط هر چند صفحه یکبار نکته ای را برمیگزینیم. ولی توصیه میکنم که این کتاب را حتماً بخرید و بخوانید و با نویسندهٔ مزور آن آشنا شوید و در ضمن کمی هم بخندید.

برنابای بدلی در صفحهٔ ۸۸ سطر نهم مینویسد: عیسی گفت من جز به طایفهٔ بنی اسرائیل فرستاده نشده ام. که خود دروغی نرفت انگیز و بر خلاف فرمودهٔ عیسی در اناجیل مقدس است. انجیل متی باب ۲۸ آیهٔ ۱۸ بیعد مینویسد: عیسی فرمود: تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن داده شده است. پس رفته همهٔ امتهای را شاکرد سازید و ایشان را باسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید و ایشان را تعلیم دهید تا همهٔ اموری را که بشما حکم کرده ام حفظ کنند و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما میباشم، آمین آیا همهٔ امتهای یعنی فقط قوم بنی اسرائیل؟

فصل ۲۶ کتاب سراسر ترجمه ای از احادیث اسلامی است و شرح میدهد که ابراهیم در هفت سالگی با پدر سالخورده اش به بحث فلسفی میپردازد و بالاخره هم او را مجاب میکند! در صفحه ۱۰۱، شایسته نبودن خنده و تیز هوشی ابراهیم خرد سال را یکبار دیگر بمیان میکشد. سپس از قول عیسی مینویسد: خنده حال بیم دهنده گریه آینده است. جائیکه خنده هست مرو بلکه جائی بنشین که نوحه سرائی میکنند. زیرا که این زندگی بسختی میگذرد. سپس عیسی فرمود: آیا نمیدانید که خداوند در روزگار موسی بسیاری از مردم را در مصر بصورت حیوانات وحشتناک مسخ کرد؟ زیرا آنها میخندیدند و دیگران را ریشخند میکردند. بترسید از اینکه بکسی بخندید زیرا بسبب همین خنده اشگها خواهید ریخت. این بخش نیز با اندکی تغییر از قرآن گرفته شده که میگوید: خداوند عده ای از یهودیان را که به نماز جمعه نرفته بودند، مسخ و تبدیل به میمون کرد!

به صفحه ۱۱۷ میرسیم که مینویسد: براستی بشما میگویم که هرگاه انسان بیچارگی خودش را بداند، پس او همیشه بالای این سرزمین گریه میکند و خود را کوچکتر از هر چیز دیگر میشمارد. هیچ سببی جز این برای گریه انسان نخستین و زنش نیست که صد سال پیوسته میگریستند و از خدا درخواست رحمت میکردند. زیرا آندو یقین داشتند که بواسطه برتری جوئیشان بکجا فرو افتادند. میدانید صد سال پیوسته گریه کردن یعنی چه؟ مسلماً برنابای دروغین فکرش را هم نکرده بود که آنهمه اشگ از کجا میاید اگر نه نمینوشت! کتاب فکاهی برنابا کم کم بجایهای خواندنیش میرسد. بد نیست که یادآور شوم آدم و حوا نه بجهت برتری جوئی بلکه بخاطر نافرمانی و خوردن میوه ممنوعه از بهشت اخراج شدند. برتری جوئی بر که و چه؟

صفحه ۱۱۸، فصل سی و پنجم: شاگردان عیسی از او میپرسند: استاد، بما بگو چگونه شیطان بسبب سرکشی فرو افتاد؟ چون ما میدانیم که او بواسطه نافرمانی سقوط کرد و برای اینکه او همیشه انسان را میفریفت تا مرتکب شر و بدی شود. عیسی در پاسخ گفت: چون که خداوند مشتی از خاک را آفرید، بدون اینکه کار دیگری کند، آنرا بیست و پنج هزار سال بحال خود گذارد. شیطانی که همانند کاهن و رئیس فرشتگان بود با درک بسیار خودش دریافت که خداوند بزودی از این مشت خاک یکصد و چهل و چهار هزار بنشان پیمبر و رسول خدا، رسولی که خداوند ۶۰،۰۰۰ سال پیش از هر چیز دیگر روانش را آفرید، بزودی گرفته و برمیآورد، بهمین لحاظ خشمناک شد پس فرشتگان را فریب داده گفت: بنگرید که خداوند بزودی اراده میکند که یکروزی ما باین خاک سجده کنیم. از هم اکنون بهوش باشید که ما روحیم و او شایستگی ندارد که ما این کار را بکنیم. از این رو گروه بسیاری خدای را ترک کردند. سپس شرح میدهد: آنها که خدارا دوست داشتند او را سجده کردند و شیطان که مقاومت کرد، ناگهان هولناک و بد منظر شد و پیروانش هم زشت شدند. افاضات عیسی دروغین ادامه دارد و تعریف میکند که: چرا خدا شیطان و پیروانش را از بهشت بیرون کرد و شیطان هنگام خروج اجباری از بهشت، بر آن مشت خاک خدو انداخت (تف کرد) پس جبرئیل آن آب دهان را با اندکی خاک برداشت که بهمین جهت در شکم آدم نافی شد. خواننده محترم، فرامرنوی احمق (برنابای دروغین) نمیدانست ولی امروز هر شاگرد مدرسه میدانند که ناف محل اتصال جنین به رحم مادر و راه ارتزاق جنین است و ربطی به تف شیطان ندارد. قضاوت با شما است. آیا عیسی روح الله میتواند اینقدر کودن باشد که چنین نظریه احمقانه ای را بپذیرد و نقل کند؟

در صفحات کتاب برنابای دروغین در هر صفحه عیسی مسیح چندین بار قسم یاد میکند. امری که در آئین مقدس یهود و مسیحیت بشدت نهی شده است. تورات در باب بیستم کتاب خروج آیه هفتم میگوید: نام یهوه خدای خود را بیاطل میر زیرا خداوند کسی را که اسم او را بیاطل برد بیگناه نخواهد شمرد. و در انجیل متی باب پنج آیه سی و چهار عیسی مسیح خداوند میفرماید: من بشما میگویم هرگز قسم مخورید. نه باآسمان زیرا که عرش خدا است و نه بزمین زیرا که پای انداز او است و نه باورشلمیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است. و نه بسر خود قسم یاد کن زیرا که موئی را سیاه یا سفید نمیتوانی کرد. بلکه سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده از این از شریر است.

همینطور بار ها آمده که عیسی و شاگردانش عجز و لابه، و یا گریه و زاری کردند و حتی چند بار هم عیسی بسر و روی خود زد! در صورتیکه مسیحیت توأم با شادمانی و خوشحالی است و در تمام موارد پرستش خداوند با صوت نیکو و شادمانی درونی تشویق و ترغیب شده است.

گفتیم که بر اساس این کتاب فکاهی وقتی خداوند شیطان را از بهشت اخراج کرد، بسراغ مشت خاکی رفت که بیست و پنج هزار سال از آفریدنش میگذشت. همان خاکی که شیطان رویش تف کرده بود که بعد ها بصورت ناف در بدن انسان ماند. بهر حال تف شیطان آنقدر قوی بود که جبرئیل بیچاره هم با تمام قدرتش نتوانست آنرا پاک کند و این یادگاری شیطان تا ابدالابد روی شکم انسانها باقی میماند!

رسیدیم به صفحه ۱۲۵ که فصل سی و نهم شروع میشود و از سطر پنجم بعد نقل میکنم که میگوید: خداوند هر چیز زنده ای را آفرید. از قبیل حیواناتی که میجنبنند، حیواناتی که شنا میکنند و عالم را با آنچه که در آن است آرایش نمود. پس روزی شیطان خود را بدرهای بهشت نزدیک کرد. چون دید که اسب ها گیاه میخورند به آنها خیر داد هرگاه این خاک دارای روان گردد دچار تنگنای خواهند شد. از این جهت مصلحتشان این است که این توده خاک را چنان لگدمال کنند که پس از آن شایستگی برای هیچ چیز نداشته باشد. پس اسبان برانگیخته شده شروع به تاخت و تاز کردند و بسختی بر این توده خاک که در میان گلهای و زنبق ها بود پایکوبی نمودند. از این رهگذر خداوند باین توده خاک نجسی که آب دهان شیطان بر آن افتاده بود و جبرئیل آنرا بر گرفته بود، روان بخشید و سگ را پدید آورد پس شروع کرد به عوکردن و اسبان را هراسان کرد پس گریختند سپس خداوند روح خود را بانسان بخشید در حالیکه همه فرشتگان سرود میخواندند. همینکه آدم بیای خود راست ایستاد نوشته ای را در فضا دید که چون خورشید میدرخشید و عبارتش این بود: لا اله الا الله و محمد رسول الله. پس در این هنگام آدم دهان گشود و گفت: پروردگارا ... سپاسگزارم چونکه تفضل کردی و مرا آفریدی ولی با ناله و زاری از تو میخواهم مرا آگاه کنی که معنی این کلمات چیست «محمد رسول الله» پس خداوند پاسخ داد: آفرین بتو ای بنده من آدم؛ من بتو میگویم که تو نخستین انسانی هستی که آفریده شدی و این کسی را که میبینی او فرزند تو است که سالها پس از این باین جهان خواهد آمد و بزودی پیمبر من خواهد شد که همه چیز را بخاطر او آفریدم. او کسی است آنگاه که بیاید بعالم نور و روشنایی خواهد بخشید. او کسی است که روحش را ۶۰،۰۰۰ سال پیش از اینکه چیزی را بیافرینم در فروغ آسمانی جای داده شده بود. پس آدم پیش خدا زاری کرد و گفت: پروردگارا ... این نوشته را بر ناخن انگشتهای دست من نقش کن. پس خداوند آن نوشته را بر دو انگشت شست او نقش کرد. که بر ناخن شست راستش چنین بود لا اله الا الله و بر ناخن شست چپش چنین بود محمد رسول الله پس آدم نخستین این کلمات را با مهر پدری بوسید و بچشم کشید و گفت: فرخنده باد آنروزیکه تو بدنیا روی خواهی آورد. سطور بالا از روی کتاب برنابا بقلم فرامرینوی جاعل نقل شد و تصور نمیکنم حتی در قرن چهاردهم یا اوائل قرن پانزدهم که این کتاب را نوشته، سطح سواد عمومی اینقدر پائین بوده. باز هم قضاوت را بشما میسپارم و نیازی به توضیح بیشتر نمیبینم.

فصل چهارم، صفحه ۱۲۷، از شیطان صحبت میکند و مینویسد: همینکه شیطان این را دانست بسختی خشمناک شد. پس خود را به در بهشت رسانید. همان جائی که نگهبان آن ماری هولناک بود. پاهائی داشت چون پای شتر و ناخنهای پایش مانند تیغ تیز بود. پس شیطان باو گفت: اجازه بده تا به بهشت درآیم. از مار انکار و از شیطان ابرام تا آنکه مار گول خورد و شیطان را در درون شکم خودش جای داد و به بهشت درآورد. و شیطان حواریا گول زد و اغوایش کرد تا میوه ممنوعه را بخورد و به آدم هم بدهد ... در صفحه بعد (۱۲۸)، سطر دوازدهم ادامه میدهد: پس آنچه را که حوا پیشش آورده بود بر گرفت و خورد. همین که غذا خواست پائین برود بیاد سخن خدا افتاد. از همین لحاظ خواست که غذا را نگاه دارد و دست خود را بر گلویش گذاشت. همان جائیکه برای همه انسانها نشانی است. (جالب آن است که فرامرینو برای تمام خصوصیات تشریحی بدن انسان هم توضیحی حاضر منتهی احمقانه دارد).

صفحه بعد شرح سوال و جواب خداوند با آدم و حوا و بیرون راندن آنها از بهشت است که برای این کار خداوند شمشیر دارش میکائیل را احضار میکند و دستور میدهد که او آندو خطاکار را از بهشت بیرون کند. البته بانها گوشزد میکند که: بدنهایتان را بکوشش وادارید و امیدتان سست نشود زیرا من فرزند شمارا بکیفیتی میفرستم که دودمان تو به آن وسیله میتوانند تسلط شیطان را از جنس بشر بردارند. برای این که من به پیامبرم که بزودی میآید همه چیز میدهم. پس خداوند نهنان شد و میکائیل آندو را از بهشت بیرون راند. همین که آدم بخود آمد و توجه کرد، بالای آن در نوشته ای دید «لا اله الا الله و محمد رسول الله» پس در این موقع گریه کرد و گفت: ای فرزندم امید است که خداوند اراده کند بزودی بیائی و مارا از این بیچارگی برهانی.

از شروع این جوابیه چند بار توضیح داده ام که گریه و زاری نیز همانند قسم یاد کردن ممنوع و مذموم و ناشایست

است. متأسفانه در تمام صفحات کتاب برنابا این موارد تکرار و تکرار شده است. در فصل چهل و دوم، صفحه ۱۳۱، عیسی مسیح سینه زنی و نوحه خوانی براه میاندازد و فرامرینو مینویسد: مسیح و شاگردانش با هم گریه و زاری میکنند و شاید هم بسر و روی خودشان میزنند تا بالاخره عیسی خسته میشود و اقرار میکند که «ماشیح» نیست و اضافه میکند: من خودم را همانند کسی که از او سخن میگوئید نمی‌شمارم برای آنکه من خود را شایسته آن نمیدانم که بند های چکمه یا نخهای نعلین پیغمبر خدارا که او را «ماشیح» مینامید باز کنم که پیش از من آفریده شده و بزودی پس از من خواهد آمد و بزودی سخن حق را خواهد آورد و برای آئینش پایانی نیست.

دروغگو کم حافظه میشود، مخصوصاً اگر دروغ با بیسوادی و عدم اطلاع توأم شود، نتیجه اش مضحک خواهد شد. برنابای دروغین نمیدانست که چکمه چهار قرن بعد از میلاد مسیح اختراع شد و در زمانی که او ادعا میکند، چکمه وجود نداشت! بقیه خزعبلات فرامرینو (برنابای دروغین) نیز از همین قبیل است. مثلاً در سطر بیست و پنجم صفحه ۱۳۲ مینویسد: آوازی را شنیدند که میگفت بخدمتگزاری که باو خورسندم بنگرید و باو گوش فرا دهید. این آیه هم یکی دیگر از جعلیات فرامرینو و تقلیدی از آیه اصلی است که در انجیل آمده و میگوید: این است پسر حبیب من که از او خشنودم، او را بشنوید

فصل چهل و سوم، صفحه ۱۳۳: عیسی میگوید: آنگاه که خدا خواست کاری بکند پیش از هر چیز روان رسولش را آفرید. همان رسولی که بخاطر او اراده آفرینش همه چیز را کرد. تا آفریدگان بواسطه او سرور و برکت یابند و پیامبرش را نیز بهمه آفریدنش خشنود کند. همان آفریدگانی که مقدر کرده تا بندگان او باشند... برآستی بشما میگویم هر پیامبری هرگاه بیاید تنها برای یک امت، آورنده نشانه رحمت خدا است. بهمین جهت است که سخنان از آن قبیله که بسوی آن فرستاده شده تجاوز نمیکند ولی رسول خدا آنگاه که بیاید خداوند چیزی باو میبخشد که بمنزله انگشتری دستش میباشد برای همه امتهای زمین که تعلیمش را میپذیرند آورنده خلاص و رحمت است. این بخش ترجمه ای از قرآن است که میگوید: پیامبری بر قومی نفرستادیم مگر بزبان آن قوم. ولی در مورد عیسی مسیح حقیقی به انجیل متی باب ۲۸ آیه ۱۸ بعد مراجعه میکنیم که مینویسد: پس عیسی پیش آمده بایشان خطاب کرده گفت: تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن داده شده است. پس رفته همه امت ها را شاگرد سازید و ایشان را باسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که بشما حکم کرده ام حفظ کنند و اینک من تا انقضای عالم همراه شما میباشم آمین. کتاب یوحنا رسول باب سوم آیه شانزده مینویسد: زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که باو ایمان آورد هلاک نگرده بلکه حیات جاودانی یابد. عزیزان خواننده مسلماً میدانید همه امت ها و هر که چه معنائی دارد و در قوم یا امتی محصور نیست بلکه تمام جهانیان را در خود میگیرد. در اینجا کاری که فرامرینوی جعل میکند همان است که ما در زبان شیرین فارسی مشت بر سندان کوبیدن میخوانیم

در کتاب پیدایش باب ۱۶ میخوانیم: سارای به ابراهیم گفت اینک خدا مرا از زائیدن باز داشت. پس به کنیز من در آی شاید از او بنا شوم. در آن زمان رسم بود که اگر کنیز بچه دار میشد، بچه را در دامن اربابش میگذاشت و آن طفل متعلق به ارباب بود. سارای هم از این امر مستثنی نبود. در همین بخش تورات مینویسد که سارای از شوهرش خواست تا کلفتش (هاجر مصری) را بیرون کند و خدا هم به ابراهیم فرمود خواهش همسرت را انجام بده و او را از خانه ات بران. هنگامی که هاجر در بیابان سرگردان بود فرشته خداوند بر او ظاهر شد و پرسید: ای هاجر کنیز سارای، از کجا آمده ای و به کجا میروی؟ جوابداد: من از حضور خاتون خود سارای گریخته ام. فرشته باو گفت: نزد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع شو. بعد هم باو گفت که فرزندی پسر بدنیا میآورد که مردی وحشی خواهد بود. دست او بصد هر کس و دست هر کس بصد او. و او اسماعیل نامیده خواهد شد زیرا خداوند تضرع هاجر را شنیده است.

با این تفصیل آیا میتوان پذیرفت که خداوند از ابراهیم بخواهد تا فرزندی را که از کنیز همسرش دارد به قربانگاه ببرد؟ و یا آنگونه که تورات میگوید آن فرزند پسری بود که او در سالهای سالخوردگی از همسرش سارای داشت و پسری بود که دوستش داشت.

میدانید که بخت النصر پادشاه بابل به اورشلیم حمله کرد و پس از ویرانی و غارت عده ای را باسارت ببابل برد و

این اسارت قوم بنی اسرائیل بر اساس تورات چهارصد سال بطول انجامید تا آنکه در زمان پیروزی کورش کبیر بازادی قوم انجامید که خود داستانی دیگر است. نویسنده کتاب برنابای دروغین در فصل هشتماد (صفحه ۲۰۳ از ترجمه آقای فهیم کرمانی) مینویسد: بخت النصر دانیال را در حالیکه کودکی دو ساله بود با حننیا، عزریا و میثائیل آنگاه که اسیر شدند عمرشان بیشتر از دو سال نبود باسیری گرفت. جالب آن است که دانیال نبی در سال دوم اسارتش خواب بخت النصر را تعبیر کرد و با این حساب وقتی که سه ساله بود طوق طلا بگردنش انداختند و دوم شخص بابل شد. آیا این نوشته احمقانه میتواند از جانب خدا باشد؟ خودتان قضاوت کنید.

در کتاب شیطانی برنابا عیسی مسیح درس شیطان پرستی میدهد و از شیطان تعریف و تمجید میکند. در فصل هشتادوینج (صفحه ۲۱۳) عیسی به شاگردانش میگوید: شیطان آفریده خدا است و هر چه را که خدا آفریده نیکو و کامل است از این رو هر کس آفریده را ناخوش بدارد آفریدگار را ناخوش دانسته است. آیا باور میکنید که عیسی درس شیطان دوستی و شیطان پرستی بدهد؟ در همین فصل آیه دیگری است که میگوید: کسی را که شمارا دوست نمیدارد بدوستی برنگزینید! آیا این همان عیسی است که فرمان داد برای دشمنانتان دعای خیر کنید و برکت بطلبید. و در این کتاب احمقانه دستور دشمنی و نفرت میدهد؟ عزیزان من در مسیحیت نفرت و کینه توزی جائی ندارد!

نکته بسیار جالبی که در کتاب برنابای دروغین یافت میشود، تشویق به گریه و زاری و عزاداری است و در فصل صدوچهار هم میگوید: در گریستن خدا اندوه را بیشتر از اشک ها وزن میکند و بحساب میآورد. ولی در آئین مقدس یهود و مسیحیت همه جا صحبت از شادی و شادمانی است. داود پادشاه در برابر صندوق عهد آواز میخواند و میرقصید و مزامیر را برای سالار مغنیان یعنی رئیس ارکستر سلطنتی نوشت. سلیمان پادشاه اسرائیل دسته موزیک مخصوصی برای هیکل مقدس درست کرد تا خداوند را با عود و سنج تسبیح بخوانند. در کتاب مکاشفه یوحنا آمده است که در بهشت ایمانداران به عیسی مسیح خداوند را با صدای خوش تسبیح میخوانند و هللویا هللویا میگویند. کتاب برنابای دروغین پر از خطا و اشتباه است و این خود دلیل دیگری بر رد ادعاهای نویسنده آن است.

به مورد دیگری توجه بفرمائید: باب ششم کتاب دانیال نبی در کتاب مقدس مینویسد: داریوش مادی در حالیکه شصت و دو ساله بود سلطنترا یافت و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند. و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان بایشان حساب دهند و هیچ ضرری پیدایش نرسد ... بعد شرح میدهد که دانیال بر دیگران تفوق یافت و حسادت آنها را بر انگیخت بطوریکه در صدد کشتن او برآمدند و با طرح توطئه ای پیش داریوش رفتند و گفتند: جمیع وزرای مملکت و رؤسا و والیان و مشیران و حاکمان با هم مشورت کرده اند که پادشاه حکمی استوار کند و قدغن بلیغی نماید که هر کسیکه تا سی روز از خدائی یا انسانی سوای تو ای پادشاه مسئلتی نماید، در چاه شیران افکنده شود. پس ای پادشاه فرمان را استوار کن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمیشود تبدیل نگردد. بنا بر این داریوش پادشاه نوشته و فرمان را امضا نمود. اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده است بخانه خود درآمد و پنجره های بالاخانه خود را بسمت اورشلیم باز نموده هر روز سه مرتبه زانو میزد و نزد خدای خویش دعا میکرد و تسبیح میخواند. پس آن اشخاص جمع شده دانیال را یافتند که نزد خدای خود مسئلت و تضرع مینماید. آنگاه بحضور پادشاه نزدیک شده درباره فرمان پادشاه عرض کردند که ای پادشاه آیا فرمانی امضا نمودی که هر که تا سی روز نزد خدائی یا انسانی سوای تو ای پادشاه مسئلتی نماید در چاه شیران افکنده شود. پادشاه در جواب گفت این امر موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمیشود، صحیح است. پس ایشان در حضور پادشاه جواب دادند و گفتند این دانیال که از اسیران یهودا میباشد بتو ای پادشاه و بفرمانیکه امضا نموده اعتنا مینماید بلکه هر روز سه مرتبه مسئلت خود را مینماید. آنگاه پادشاه چون این سخن را شنید بر خویشتن بسیار خشمگین گردید و دل خود را بر هانیدن دانیال مشغول ساخت و تا غروب آفتاب برای استخلاص او سعی مینمود. آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه جمع شدند و پادشاه عرض کردند که ای پادشاه بدانکه قانون مادیان و فارسیان این است که هیچ فرمان یا حکمیکه پادشاه آنرا استوار نماید تبدیل نشود. پس پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند و او را در چاه شیران بیندازند و پادشاه دانیال را خطاب کرده گفت خدای تو که او را پیوسته عبادت مینمائی ترا رهایی خواهد داد. و سنگی آورده آنرا بر دهانه چاه نهادند و پادشاه آنرا به مهر خود و مهر امرای خود مختوم ساخت تا امر درباره دانیال تبدیل نشود. آنگاه پادشاه بقصر خویش رفته شب را بروزه بسر برد و بحضور وی اسباب عیش او را نیاورند و خوابش

از او بر رفت. پس پادشاه وقت طلوع فجر برخاست و بتعجیل بچاه شیران رفت و چون نزد چاه شیران رسید باواز حزین دانیال را صدا زد و پادشاه دانیال را خطاب کرده گفت ای دانیال بنده خدای حی آیا خدایت که اورا پیوسته عبادت مینمائی برهاندنت از شیران قادر بوده است. آنگاه دانیال پیدایش جواب داد که ای پادشاه تا ابد زنده باش. خدای من فرشته خودرا فرستاده دهان شیران را بست تا بمن ضرری نرسانند چونکه بحضور وی در من گناهی یافت نشد و هم در حضور تو ای پادشاه تقصیری نورزیده بودم. آنگاه پادشاه بی نهایت شادمان شده امر فرمود که دانیالرا از چاه برآورند و از آنجهت که بر خدای خود توکل نموده بود در او هیچ ضرری یافت نشد. و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاصرا که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشانرا با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز بته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده همه استخوانهای ایشانرا خورد کردند

...

برنابای دروغین چندین سال بعقب برمیگردد و بجای «داریوش» مینویسد «کوروش». اینجا است که باید معتقدین بکتاب برنابا این معما را پاسخ بدهند. آیا تاریخ شاهنشاهی هخامنشی دروغ است؟ یا نویسنده کتاب برنابا از روی سفاقت داریوش و کوروش را جابجا کرده است. بهتر است به صفحه ۱۴۹ ترجمه آقای فهیم کرمانی که این داستان را نقل کرده است مراجعه بفرمائید

کتاب فکاهی برنابا یا دروغنامه شیادان در فصل ۵۵ سطر ۱۸ مینویسد: شیطان ها و دور افتادگان با شیطان باندازه ای گریه میکنند که از یک چشم آنها بیشتر از آبهاییکه در اردن است آب جاری میشود!

در آیه ۲۰ همین فصل مینویسد: خداوند مانند دوستی که با دوستش شوخی کند پاسخ میدهد و میگوید: ای دوست عزیزم محمد! آیا گواهی بر این کار داری؟ او با احترام پاسخ میدهد: آری پروردگرم. خداوند میگوید: ای جبرئیل، برو و آنان را بخوان ...

خواننده محترم، تصور نمیکنید خدائیکه حافظه اش را از دست میدهد و بدنبال بهانه ای برای شوخی و مزاح است، خدائی قلابی است؟ فصل ۵۷ (صفحه ۱۶۱) خداوند با صدای بلند میکائیل را میخواند و او با شمشیر خدا شیطان را با صد هزار ضربه میزند و هر ضربه ای که با آن شمشیر به شیطان میزند بگرانی ده دوزخ است.

آیه ۶: فرشته میکائیل بدستور خدا به بعضی صد و به پاره ای پنجاه و بیرخی بیست بگروهی ده و بدسته ای پنج ضربه میزند و همه را بهاویه میراند.

آیه ۱۴: پیراهن موئین مانند خورشید میدرخشد و همه جانورانیکه در بدن انسان است بخاطر دوستی ایکه در راه خدا داشته بصورت مروارید میگردد (اگر اشتباه نکرده باشم برنابای دروغین شیش داشته)! آیه ۱۹: راستی بشما میگویم که اگر چنانچه عالم این را میدانست هر آینه پیراهن موئین را بر پیراهن ارغوانی و شپش را بر زر و روزه را بر سور ترجیح میداد.

فصل ۷۲ (صفحه ۱۸۷) سطر ۱۵، از قول عیسی میگوید: من آنکس که شمارا آفریده نیستم (انجیل یوحنا مینویسد: همه چیز بواسطه او آفریده شد). اما من بویژه آمده ام تا راه را برای رسول الله که بزودی برای نجات عالم میآید آماده کنم. در صفحه بعد ادامه میدهد: او در روزگار شما نمی آید بلکه سالها بعد از شما میآید آنگاه که انجیل من باطل شده و چنان شود که گویا سی مومن هم یافت نشود. (این آیه هم دروغ است زیرا عیسی فرمود: بسا انبیای کذب که بنام من خواهند آمد و بسیاری را فریب خواهند داد. و نیز فرمود: در اورشلیم بمانید تا تسلی دهنده ای که پدر بنام من میفرستد بیاید. که در روز پنطیکاست یعنی پنجاه روز بعد از قیام عیسی مسیح در اورشلیم آمد، در ضمن بد نیست بدانید که انجیل مقدس هرگز باطل نشده و بفرموده عیسی مسیح تا انقضای عالم باطل نخواهد شد).

سه سطر بعد برنابای دروغین مینویسد: براستی بشما میگویم که ماه در هنگام کودکی آرامشی باو میدهد ولی آنگاه که بزرگ شد ماه را با دستهای خودش خواهد گرفت. این بخش را نفهمیدم. بر شما است که آنرا با احادیث مرتبط کنید شاید معنای مورد نظر را بیابید!

فصل ۷۴ صفحه ۱۹۱: شیطان چگونه لغزید؟ و سلیمان هم چون اندیشید همه آفریدگان خداوند را برای مهمانی دعوت کند لغزید! ولی آنگاه که ماهی همه آنچه را که آماده کرده بود خورد، لغزش اورا اصلاح کرد! دو سطری

که ذکر شد یکی دیگر از دلایلی است که نشان میدهد این کتاب بعد از اسلام نوشته شده است زیرا: افسانه میهمانی سلیمان و ماهی عظیم الجثه که همه غذاها را بالا کشید و هنوز (دو قورت و نیم)ش باقی مانده بود یکی از احادیث اسلامی است و در کتب مقدسه یهودی و مسیحی ذکری از آن نیست.

فصل ۹۵ صفحه ۲۳۴ آیه ۱۹ از قول عیسی مسیح میگوید: من بشری هستم که بر زمین راه میروم و فانی میشود. من دارای آغاز بوده و بزودی انجام هم خواهم داشت. (کذا). این دو آیه دروغ و کذب محض است. آیه اول ترجمه از عربی و گفته پیامبر اسلام است که گفت: **انا بشری مثلکم**. بر اساس اناجیل مقدس، تاریخ روم قدیم، تاریخ سنای روم، تاریخ قدیم یهود و شهادتهای معمرین عیسی مسیح فانی نبود بلکه از مردگان نیز قیام کرد. بر طبق نوشته قرآن نیز مسیح فانی نبود و زنده با آسمان بالا برده شد. بنا بر این برنابای دروغین یا احمق بوده و یا دروغگو و کم حافظه!

فصل ۹۶، صفحه ۲۳۵ عیسی میگوید: من عیسی پسر مریم از نسل داود، بشری هستم در معرض مرگ و از خدا میترسد. در آیه ۵ همین فصل عیسی ادامه میدهد: من او نیستم، زیرا او پیش از من آفریده شده و پس از من خواهد آمد. در اناجیل از عیسی نقل شده که فرمود: **هر که مرا دید پدر را دیده است** و در مورد آنکه پس از او خواهد آمد، فرمود: **در آن زمان اگر کسی بشما گوید مسیح اینجاست یا مسیح آنجاست باور نکنید. زیرا مسیحان کاذب خواهند آمد و بسیاری را گمراه خواهند کرد.**

فصل بعد (۹۷) مینویسد: کاهن باو گفت نام ماشیح چیست و نشانه ای که آمدن او را اعلام میکند، کدام است؟

عیسی پاسخ داد: نام او شگفت است زیرا خداوند آنگاه که روانش را آفرید او را در فروغی آسمانی گذاشت. خداوند فرمود: ای محمد (ص) شکیبائی پیشه گیر زیرا من میخواهم بهشت و گروه زیادی از آفریدگان که آنها را بتو میبخشم، بخاطر تو بیافرینم. کسانی که تورا خجسته دانند خجسته باشند و کسانی که نفرینت کنند، نفرین شوند. و آنگاه که تورا بجهان میفرستم تورا برای نجات پیمبر خود میگردانم و سخن تو راست خواهد بود تا آنجا که آسمان و زمین سست میشود ولی ایمان تو هیچگاه سست نخواهد شد. و نام خجسته او محمد است. در این هنگام ملت صدای خود را بلند کرده و میگفتند: خداوند پیامبرت را برای ما بفرست. ای محمد زود برای نجات جهان شتابان روی آر! در این تعریف برنابای دروغین از دو منبع دزدی کرده. اول انجیل و گفته عیسی مسیح است که گفت: **تا آسمان و زمین زائل نشود، نقطه یا همزه ای از تورات هرگز زائل نخواهد شد** و در قسمت دوم ترجمه **عجل الله تعالی فرجه** یزبان فارسی است. باید از خدا پرسیم چرا بیک نفر همچون عیسی قدرت هزاران معجزه دادی؟ جالب آنجا است که فرامرینوی دروغگو با تمام کوششی که در رد مسیحیت دارد، هنوز نمیتواند معجزات او را نفی کند!

در فصل ۹۹ مینویسد: مجلس شیوخ با یهودیها دلسوزی کرد و غدغن کرد که هیچکس نباید عیسی ناصری پیامبر یهود را خدا یا پسر خدا بخواند و گرنه کشته خواهد شد. پس آن فرمان را بر صفحه مس نقش بستند و در هیکل آویختند... آن صفحه مسین چه شد؟ چرا در هیچ کتاب، سند و یا نوشته ای از آن یاد نشده است؟ عیسی مسیح در پاسخ پیروان یحیی تعمید دهنده که از او پرسیدند باید منتظر دیگری باشند یا او همان است که میبایست بیاید، فرمود: بروید و آنچه میبینید و میشنوید به یحیی بازگو کنید که کوران بیبا میشوند، لنگان راه میروند، جذامیان پاک میگردند، کران شنوا میشوند، مردگان زنده میگردند و به فقیران بشارت داده میشود (متی، باب ۱۱)

فکر میکنم فرامرینو تصور نمیکرد که چند منبع مختلف مثل سنای روم و چند مورخ همزمان با عیسی که یکی از آنها یهودی متعصب و فریسی بود، افسانه مهم لوحه مسین را از قلم انداخته باشند. بنا بر این اینهم یکی از دروغهای شاخداری است که او باید پاسخگویش باشد. زیرا صفحه مسین و آویخته در هیکل هرگز وجود نداشته و زائیده رویاهای مذبحخانه فرامرینو است.

فصل صد و پنجم: عیسی دروغنامه برنابا اظهار فضل میکند و میگوید: بشما میگویم که شماره آسمان ها نه تا است و پاره ای از آنها از پاره دیگر دورند. همانطور که نخستین آسمان از زمین باندازه مسافرت پانصد سال دور است. بنابراین زمین از بالاترین آسمانها باندازه راه روی چهار هزار و پانصد سال دور است!

آنطور که قبلاً یادآور شدیم و طی چند برنامه مفصل تلویزیونی نیز شرح دادم، برنابای دروغین یا راهب اخراجی فرامرینوی کذاب کتب «کمدی الهی» دانته آلیگری را خوانده بود و ایده طبقات آسمان و زمین و همینطور طبقات جهنم را از آن کتب و نیز داستان معراج پیامبر اسلام، گرفته است. (بعنوان جمله معترضه باید شرح بدهم که دانته آلیگری تم اصلی کمدی الهی را از ابن عربی و او نیز از کتاب پارسی ارتایویرافنامک که داستانی در شرح بهشت و دوزخ در آئین مزدیسنی است اخذ کرده اند.) بر خلاف نظر بسیاری، مسیحیت فقط و فقط از معنویات و محبت خدا صحبت میکند.

با هم نوشته برنابای دروغین را بررسی میکنیم: او مینویسد: آسمان اول باندازه پانصد سال راه رفتن از زمین فاصله دارد. با در نظر گرفتن سرعت متوسط پیاده روی، مثلاً پنج کیلومتر در ساعت، اگر شخصی بدون توقف روزی دوازده ساعت راه برود هر روز پنج ضربه در دوازده یعنی شصت کیلومتر راه میرود. و در یک ماه بیست و یک هزار و ششصد و در پانصد سال ده میلیون و هشتصد هزار کیلومتر را میپیماید که فاصله زمین تا اولین آسمان است! محاسبه را آسانتر میکنیم چون برنابای دروغین فاصله زمین تا بالاترین آسمان را هم داده است که چهار هزار و پانصد سال پیاده روی است. ملاحظه میکنید که دنیای برنابای دروغین خیلی کوچک و احمقانه بوده است. زیرا امروز که فواصل کیهانی را با ساعت و سال نوری اندازه میگیرند، با محاسبه ای ساده روی سرعت سیر نور که سیصد هزار کیلومتر در ثانیه است، فاصله زمین تا اولین آسمان ابداعی فرامرینو برابر با یکساعت نوری میشود! آیا میتوان باور کرد که عیسی مسیح صاحب آنهمه معجزات اینقدر نادان و احمق باشد؟

بدنیست بدانید که چندی قبل تلسکوپ هابل از ستاره ای دور دست عکس گرفت که سیزده بیلیون سال نوری با زمین ما فاصله دارد. یعنی اگر سیزده بیلیون سال قبل منهدم شده و از بین رفته باشد، ما هنوز نور آنرا میبینیم! چرا راه دور برویم، نزدیک ترین کهکشان به کهکشان راه شیری ما که زمین هم جزئی از آن است، آندرومدا نام دارد که فقط یکهزار سال نوری با ما فاصله دارد.

فصل یکصد و دوازده، صفحه ۲۶۵ آیه ۸ مینویسد: عیسی فرمود ای برنابا مرا تصدیق کن که من نمیتوانم آن اندازه ای که میباید، بگیرم. اگر چنانچه مردم مرا خدا نمیخواندند هر آینه چنان خدارا مینمایاندم که در بهشت نمایانده میشود و آنگاه از ترس روز جزا در امان میشدم. ولی خدا میداند که من بیزارم زیرا هیچ بدل من نگذاشته که خود را بیش از بنده بیبنوائی بشمار آرم. بلکه بتو میگویم اگر چنانچه مرا خدا نخوانده بودند، آنگاه که از این جهان برمیکشتم یکسره به بهشت برده میشدم ولی هم اکنون تا روز کيفرادا به آنجا نمیروم. اکنون میبینی که من چگونه سزاوار گریه کردم. پس ای برنابا(ی کذاب) بدان که باین خاطر باید خود را تحفظ کنم و بزودی یکی از شاگردانم مرا به سی قطعه پول خواهد فروخت بنا بر این من براستی میدانم آنکس که مرا بفروشد بنام من کشته خواهد شد. زیرا خداوند مرا بزودی از زمین بالا خواهد برد و بزودی چهره خیانتکار را باندازه ای تغییر میدهد که همه پندارند، او منم و با این حال آنگاه که بدترین مرگی بمیرد ننگ مردن او روزگار زیادی برای من خواهد ماند. (این عقیده ای اسلامی است) ولی آنگاه که محمد پیامبر پاک خدا بیاید این ننگ را از من برمیدارد و خداوند این کار را خواهد کرد زیرا من بحقیقت مسیا که این پاداش را بمن خواهد داد اعتراف کرده ام. یعنی من شناخته میشوم که زنده ام و از ننگ این مردن بیزارم... آنگاه که این مصیبت بمادرم روی آورد، حقیقت مطلب را باو بگو! تا تسلیت یابد.

سطور بالا که بدقت از روی ترجمه آقای فهیم کرمانی نقل شد، بی پایه، تهمت، افترا و دروغ است زیرا:

۱- هنگامی که عیسی وارد اورشلیم شد، مردم با فریادهای شادی از او استقبال کردند و فریاد میزدند متبارک باد آنکه بنام خداوند میآید. فریسیان از عیسی خواستند آنها را ساکت کند و او فرمود: اگر اینها ساکت شوند، سنگها بصدا در میآیند. در اینجا باید جمله ای را که سرباز رومی در پای صلیب بر زبان آورد تکرار کنم که او براستی پسر خدا بود. جالب آنجا است که برنابای دروغین هم این مطلب را ذکر کرده، منتهی در صفحه ۴۱۶ کتابش مینویسد: همه سنگهای اورشلیم با صدای بلند فریاد زدند فرخنده باد آنکس که بنام پروردگار خدا بسوی ما میآید. که ادعائی بیمعنی است.

۲- عیسی مسیح در پاسخ فیلیپس که از او خواست تا پدر را باو بنمایاند، فرمود: ای فیلیپس در این مدت با شما بودم مرا شناخته؟ کسی که مرا دید پدر را دیده است. پس تو چگونه میگوئی پدر را بمن نشان بده؟ آیا باور نمیکنی که

من در پدر هستم و پدر در من است؟

۳- عیسی مسیح هرگز گریه، عزاداری و توی سر زدن را تشویق و ترغیب نمیکند. بر عکس آنطور که قبلاً نوشتیم، مسیحیت پر از شادی و شادمانی است.

۴- خدائی که در مسیحیت می‌شناسیم و او را «پدر» می‌خوانیم گریه‌ور، دروغگو، مکار، قهار، دیرباور، حيله گر، کم حافظه و بالاخره احمق نیست. عیسی مسیح در معرفی «پدر» می‌گوید: کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد سنگی باو بدهد یا اگر ماهی خواهد بعوض ماهی ماری بدو بختد یا اگر تخم مرغی خواهد عقربی بدو عطا کند. پس اگر شما با آنکه شریب هستید میدانید چیز های نیکو را باولاد خودباید داد، چند مرتبه زیادتیر پدر شما روح القدس را خواهد داد بهر که از او سوال کند.

۵- عیسی بار ها فرمود برای آن آمده تا هر که باو ایمان آورد هلاک نگرده بلکه حیات جاودانی یابد. او در پاسخ رئیس کهنه که او را قسم داد و پرسید آیا تو پسر خدا هستی؟ جواب مثبت داد و اضافه کرد: بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته و بر ابر های آسمان می‌آید.

۶- عیسی فرمود: مواظب انبیای کذب باشید که گرگ در لباس میش هستند و بنام من آمده بسیاری را گمراه خواهند کرد.

۷- در کتاب مقدس تورات و کتب انبیای بنی اسرائیل سبب و شصت پیشگوئی در باره عیسی مسیح ذکر شده که همه آنها در زندگی زمینی او بانجام رسید.

۸- فقط چند کلمه از نوشته های برنابای دروغین عین حقیقت است که مینویسد عیسی مسیح زنده است.

۹- در زمان عیسی مسیح شاگردی بنام برنابا نبود که عیسی با او صحبت کرده باشد. اولین جایی که در عهد جدید از برنابا نامبرده شده، کتاب اعمال رسولان است که در باب چهارم، آیه سی و شش مینویسد: و یوسف که رسولان او را برنابا یعنی «ابن الوعظ» لقب دادند مردی از سبط لاوی و از طائفه قبرسی زمینی را که فروخته و قیمت آنرا آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

فصل صد و بیست و یکم، صفحه ۲۸۱ بخش سوم مینویسد: زیرا خداوند بهر انسانی دو فرشته نویسنده داده. که یکی برای نوشتن کارهای خوبی که انجام میدهد و یکی برای کارهای شر. پس هرگاه انسان بخواهد برحمت برسد، باید سخن خود را با دقیقترین چیزی که زر را میسبند، بسنجد. این عقیده نه در کتب عهد عتیق و نه در عهد جدید آمده و اعتقادی اسلامی و یکی از احادیث معتبر است که میگوید یک فرشته بر شانه راست کارهای صواب را یادداشت میکند و دیگری که بر شانه چپ نشسته است مسئول نوشتن اعمال ناصواب است و این خود یکی دیگر از دلالتی است که مسلم میدارد این کتاب جعلی بعد از اسلام نوشته شده است.

فصل صد و بیست و چهارم، صفحه ۲۸۶: عیسی فرمود هر چه با کتاب موسی تطبیق کند همان حق است پس آنرا بپذیر. زیرا چون خدا یکی است حق هم یکی است. پس هوده این میشود که تعلیم یکی و معنی تعلیم هم یکی است. پس در اینصورت ایمان هم یکی است. برآستی بشما میگویم اگر حق از کتاب موسی محو نشده بود، هر آینه خداوند بپدرمان داود کتاب دومی نمیداد. اگر کتاب داود تباه نشده بود، خداوند انجیلش را بمن نمیفرستاد. زیرا پروردگار خدای ما دگرگون نمیشود و برای همه بشر یک رسالت را بیان کرده. پس آنگاه که پیامبر خدا بیاید، میاید تا هر چه را که بدکاران از کتاب مرا تباه و آلوده کرده اند، پاک کند ...

در پاسخ برنابای دروغین باید بنویسم «جف القلم». او و پیروانش باید بدانند که: حق از کتاب موسی محو نشده و بفرموده عیسی مسیح تا انقضای عالم نیز محو نخواهد شد. اسلام هم میپذیرد که خداوند از کلام خودش حفاظت میکند و بشر خاکی قادر بتحریف و انحراف حق نیست. و از این رو است که یهودیان و مسیحیان را «اهل کتاب» مینامد که دلیلی بر شناسائی و ارزش نهادن به کتب آنها است. خداوند بداود هم کتاب دومی نداد. مزامیر داود در حقیقت مناجاتهایی است که او پس از توبه و انابت بحضور خداوند تقدیم کرد و چیزی نبود که بگفته فرامرینوی دروغگو و آنها که بعد از او ادعای پیغمبری و خدائی و بالاتر از خدائی کردند، تباه شود! میرسیم به عیسی مسیح

که اصلاً کتابی نداشت! و اینکه نوشته شده که چون کتاب داود تباه شد خداوند انجیلش را به عیسی داد، تهمتی احمقانه و ناشی از عدم اطلاع و بیسوادی است. زیرا اناجیل مقدس بیوگرافی و شرح معجزات و دعوت بابیمان به ماشیح موعودی است که امروز هم زنده است و بدست راست خدای پدر نشسته است و از آنجا خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید. در ضمن بد نیست بدانید که کتب مقدسه را نمیتوان تباه و آلوده کرد. اسنادی که از غار کومران در نزدیکی اورشلیم بدست آمده و مربوط به یکصد سال قبل از میلاد عیسی مسیح است، نشان میدهد که صد در صد با نوشتارهای مقدسی که امروز در دست داریم یکی است. عیسی مسیح فرمود: آسمان و زمین زائل میشود ولی نقطه یا همزه ای از تورات کم نمیشود تا همه بکمال برسند.

در اینجا صحبتی دارم با برادران مسلمان و بهائی که دودستی بکتاب برنابا چسبیده اند و آنرا حقیقی میدانند. عزیزان من، اگر واقعاً ایمان دارید که این کتاب انجیل حقیقی است، یکبار دیگر با دقت قضاوت کنید که: برنابای دروغین مینویسد: تورات موسی تحریف شد... خدا کتاب داود را داد کتاب داود تحریف و تباه شد... خداوند انجیل را به عیسی داد انجیل عیسی تباه شد... خدا کتاب برنابا را داد. که بعقیده شما تحریف نشده و هنوز هم معتبر است. ممکن است بفرمائید چه لزومی بآمدن پیامبر اسلام و عرضه قرآن و یا ظهور پی در پی دیگر مدعیان پیغمبری و خدائی و... بود؟ بگفته برنابای دروغین خداوند برای همه بشر یک رسالت را بیان کرده که هرگز دگرگون نمیشود و آن رسالت هم (البته بقول شما) در انجیل برنابا ذکر شده است. کمی فکر کنید!

فصل صد و بیست و ششم، صفحه ۲۹۰، عیسی از شاگردانش پرسید: درباره من چه میگویند؟ شاگردان در پاسخ گفتند: میگویند خدا یکی است و تو هم پیامبر خدا هستی. متأسفم بنویسم که اینهم یکی دیگر از صد ها دروغ فرامینو است. با هم به انجیل متی باب شانزدهم از آیه ۱۳ مراجعه میکنیم که مینویسد: عیسی از شاگردان خود پرسیده گفت مردم مرا که پسر انسانم چه شخصی میگویند؟ گفتند بعضی یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی دیگر از انبیاء ایشان را گفت: شما مرا که میدانید؟ شمعون پطرس گفت: توئی مسیح پسر خدای زنده. عیسی در جواب وی گفت: خوشا بحال تو ای شمعون ابن یونا. زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمان است... آنگاه شاگردان خود را غدن فرمود که بهیچ کس نگویند که او مسیح است.

فصل صد و سی و ام، صفحه ۲۹۸: عیسی فرمود: مردی دو بدهکار داشت. یکی از آن دو پنجاه و دیگری پانصد در هم بدهکار بودند. چون هیچکدام چیزی نداشتند بپردازند، بستانکار ترحم کرده و از بدهی هر دو گذشت. پس کدام یک از این دو نفر بستانکار را بیشتر دوست دارند؟ شمعون در جواب گفت: همان بدهکاری که بدهیش سنگین تر بود که بستانکار از آن گذشت. با این جملات برنابای دروغین خودش را معرفی میکند. زیرا عقیده ای که او ابراز کرده همان مرامی است که گرگوری راسپوتین تبلیغ میکرد و میگفت: برای درک عظمت بخشش خداوند، باید بیشتر و بیشتر گناه کنیم. زیرا اگر گناه نکنیم خداوند چه چیزی را ببخشد؟ شاید هم راسپوتین صاحب روح فرامینو بود که از جهنم بازگشته بود تا این اندیشه بیشترمانه را مجدداً رواج دهد. در صفحات آتی بیشتر درباره اشتراک عقیده برنابای دروغین با گرگوری راسپوتین صحبت میشود.

فصل صد و سی و یکم، صفحه ۲۹۹، آیه ۶ مینویسد: در این هنگام عیسی فرمود: ای یوحنا! چگونه با کافران نان خوردی؟ خدا تورا بیامرزد. چنین جمله مزورانه ای هرگز به عیسی مسیح که با جذامیها، سامریها و باجگیران غذا میخورد، نمیچسبد. انجیل متی باب ۹ آیه ۱۰ بعد مینویسد: و واقع شد چون او در خانه بغذا نشسته بود که جمعی از باجگیران و گناهکاران آمده با عیسی و شاگردانش بنشستند. و فریسیان چون دیدند بشاگردان او گفتند: چرا استاد شما با باجگیران و گناهکاران غذا میخورد؟ عیسی چون شنید گفت: نه تندرستان بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند. چگونه ممکن است شخصی با چنان طرز تفکری یوحنا را از اینکه بر سفره هیرودیس با گناهکاران غذا خورده است سرزنش کند؟ اتفاقاً از آنجا که دروغگو کم حافظه هم میشود، برنابای دروغین در هفده آیه بعد در همان فصل ۲۳ مینویسد: عیسی فرمود: ای یوحنا! بخدا سوگند تو که با هیرودیس هم سفره شدی اشتباه نکردی زیرا تو این کار را با تدبیر خدا کردی. از دو حال خارج نیست. یا عیسی مسیح احمق بود و حافظه درستی نداشت و یا خودش هم نمیدانست چه میگوید و شق سوم آنکه برنابای دروغین شیادی دروغگو و کم حافظه بود.

فصل صد و سی و پنج: از این فصل تا چهار فصل بعد از آن بخشی شنیدنی و خواندنی از کتاب برنابا را پیش رو داریم که با هم مطالعه میکنیم تا ببینیم این خز عیلات میتواند از جانب خدا باشد یا نه؟ در شروع این فصل پطرس از عیسی میپرسد: استاد بما بگو هلاک شدگان چگونه شکنجه میشوند؟ و تا چه حد در دوزخ میمانند؟ تا آدمی از گناه بگریزد! و عیسی پاسخ میدهد: ای پطرس دوزخ همان یکی است و در عین حال هفت درکه دارد که هر یک از این درکات پائین تر از دیگری است. پس همانطور که گناه هفت نوع دارد! چون شیطان آنرا مانند درهای هفتگانه دوزخ پدید آورده، همچنین در دوزخ هفت نوع شکنجه دیده میشود: متکبرین پس از چشیدن شکنجه های بالای سر به زیرینترین طبقه جهنم رانده میشوند و شیاطین او را چنان پایمال میکنند که هنگام ساختن شراب انگور را و آلت ریشخند شیاطین میشود. آن حسودی که بخاطر رستگاری نزدیکان خود عصبانی میشود و از رنجهای آنان خوشحال و درخشنده رخسار، به طبقه ششم جهنم میفتد که در آنجا نیشهای بسیاری از اژدهاهای دوزخ او را میگززد! و چنین به پندارش میرسد که همه چیز هائیکه در دوزخند برای درد و شکنجه های او خوشحالی میکنند و تأسف میخورند که چرا طبقه هفتم فرو نیفتاده است. این از داد خدا است که آن خوشحالی را بخيال حسود بدبخت میآورد تا او را بیشتر بجزاند! حریص و آزمند به طبقه پنجم دوزخ فرو میافتد که پر از بینوائی و ذلت است. در آنجا شیاطین مختارند تا برای زیاد کردن رنج و شکنجه اش هر طور که بخواهند او را آزار بدهند.

طبقه چهارم جایگاه شهوت رانان است. همان جایی میباشد که کسانی که راه خدای را که به آنها داده بود و دگرگونش کردند مانند گندمی که با پشکل سوخته شیطان پخته شده باشد، میباشد. در آنجا اژدهاهای دوزخی بگردنشان می پیچد. اما کسانی که با زنان بدکار زنا کرده اند همه کردار پلیدی که در آنها بوده به همبستری با دیو زنان دوزخی که بصورت زنان هستند بر میگردد. موهای اینها از اژدهاها و چشمشان گوگرد شعله ور است. دهانشان زهرناک و زبانشان تلخ است. بدنشان از هرسو با چنگک ها احاطه شده چنگکهاییکه بوسیله سرنیزه ها دنداندار شده و همانند چنگک هائی است که ماهیان نادان و گیج بوسیله آن بدام میافتند. چنگکهایشان مانند چنگال عقاب و ناخنهایشان مانند تیغ است و طبیعت عضو تناسلیشان هم آتش میباشد. پس شهوت رانان بر تختهای اخگر جهنم که تختگاه آنها است، با چنین افرادی هم آغوش خواهند شد.

طبقه سوم مال تنبیل هائی است که بکار نمی پردازند و پاهایشان با اژدهای دوزخ بسته شده است. پشت سر او شیطانهای هستند که او را بجلو رانده و در حالیکه زیر بار سنگین است بزمینش میاندازند.

طبقه دوم مخصوص شکمپرستان است. در آنجا هیچ چیزی جز کژدمهای مار صفت و اژدهاهای مارمانندی که شکنجه های دردناک میدهند، یافت نمیشود تا بخورند. شیاطین برایشان خوردنیهای خوشمزه پیشکش میکنند ولی چون دست و پایشان با زنجیر آتشی بسته است، همینکه غذائی بر ایشان آشکار شود نمیتوانند دستی بآن غذا دراز کنند. دردناکتر از این آنکه همین کژدمهایی را که میخورد شکم او را میبلعدند و نمیتوانند بزودی بیرون آیند. پس ماتحت شکمپرست را پاره پاره میکنند و آنگاه که پلید و ناپاک بیرون آیند، بار دیگر آنها را میخورند.

افراد آتشین خو و عصبانی طبقه اول دوزخ می افتند. جایی که شیاطین و دیگر نفرین شدگانی که جایشان از او پائین تر است او را زبون و خوار میدانند. پس او را زیر لگد انداخته و میزنند و پاهای خود را بر گردنش میگذارند. با این وصف چون دست و پایشان بسته است نمیتوانند از خودش دفاع کنند. و با اینکه دیگران باو فحش میدهند و توهین میکنند، نمیتواند خشم خود را آشکار کند. زیرا زبانش به چنگکی مانند چنگک قصابان بسته شده است.

دوست خواننده، برنابای دروغین یا راهب اخراجی فرامینو از طبقات جهنمی که دانته آلیگری در کتاب «کمدی الهی» ذکر کرده الهام گرفته است. آن عیسی مسیحی که برای دشمنانش دعا میکرد و بیبروانش فرمود تا برای دشمنان خود برکت بطلبند و دعای خیر کنند، نمیتواند اینچنین سنگدل و سفاک باشد و در مخیله بیماراش آنگونه شکنجه هائی را ابداع کند که از روی کتاب برنابا ذکر شد. گذشته از این توجه بفرمائید که مسیحیت هرگز از امور جنسی و شهوانی صحبت نکرده و وعده پاداش جنسی نیز نداده است. و در کلام مقدس اناجیل از اژدها، پشکل سوخته شیطان و پاره پاره کردن ماتحت شکمپرستان و لغات مستهجن دیگری از این قبیل، یافت نمیشود. از این رو توجه شمارا بکتاب کمدی الهی دانته که منبع الهام برنابای دروغین است و با حذف چند صفحه بزبان فارسی ترجمه شده است، جلب میکنم.

فصل صد و سی و ششم، صفحه ۳۱۰ سطر هفتم مینویسد: شکنجه مومنان (در جهنم) پایان پذیر است. شاگردان

همینکه این را شنیدند، هراسناک شده گفتند: مگر مومنان هم بجهنم میروند؟ عیسی پاسخ داد: بطور حتم همه میباید بدوزخ بروند، هر که باشد. جز اینکه در این حرفی نیست که پاکان و پیمبران بآنجا میروند تا از نزدیک بنگرند، نه اینکه عذابی بچشند. ولی نیکان جز هراس رنجی نمیبینند. چه بگویم؟ همین اندازه بشما میگویم که پیمبر خدا هم برای اینکه داد خدارا ببیند، بانجا میرود... چند سطر بعد: آنگاه که پیمبر خدا وارد جهنم میشود شیاطین بولوله میافتند و زیر آتش پنهان میشوند و میگویند: بگریزید که دشمنان آمد... اما آنچه ویژه مومنانی است که دارای هفتاد و دو درجه هستند... پس همگی در دوزخ هفتاد هزار سال میمانند! پس از گذشت اینمدت جبرئیل فرشته بدوزخ میآید و صدای آنها را میشنود که میگویند: ای محمد! کجا است آن وعده ای که بما دادی؟ که هر که بدین من باشد در دوزخ جاوید نمیماند؟ آنگاه فرشته خدا به بهشت برگشته و پس از آنکه با احترام نزدیک پیمبر خدا میشود، آنچه را که شنیده بازگو مینماید. آنگاه پیمبر خدا به سخن درآمده میفرماید: پروردگارا! خداوند! پیمان خود را با من بنده ات بیاد آر که «کسانی که دین مرا پذیرفته اند برای همیشه در جهنم نمیمانند. خداوند پاسخ میدهد: دوست من! هر چه میخواهی بخواه! زیرا هر چه خواهی بتو میبخشم. آنگاه پیمبر میگوید: پروردگارا! گروهی از مومنان هفتاد هزار سال است در جهنم هستند. پروردگارا! پس رحمت کجا است؟ پروردگارا! در پیشگاه تو زاری میکنم که اینان را از شکنجه های تلخ آزاد فرمائی.

در این هنگام خداوند بچهار فرشته برگزیده خود فرمان میدهد بدوزخ رفته تا کسانی را که بر آئین پیمبرش هستند بیرون کرده به بهشت بکشانند. و این همان فرمانی است که بزودی انجامش میدهند. از نهایت سودمندی آئین پیمبر خدا این است که هر کس باو گرویده باشد پس از شکنجه ای که از آن سخن راندم به بهشت میرود، گر چه کردار نیکي هم انجام نداده باشد، چه او بر آئین او مرده است!

بر اساس این نوشته کودکانه: خدا خوابش میبرد و یادش رفته که قرار است ایماندارانش را به بهشت ببرد و از روی سهل انگاری و فراموشی، آنها را بمدت هفتاد هزار سال دچار رنج و عذاب و بدبختی میکند. آیا باور کردنی است که خدا خوابش ببرد؟ عیسی مسیح باید خیلی ساده و نادان، پر از عقده و سفاک باشد که چنین شرحی از دوزخ بدهد. زیرا برای شخصی که مبشر دوستی و برادری و خدای عشق و محبت بود چنین گفتاری جز تفسیری احمقانه و کودکانه از جهنم نیست. و حتی مدت زمانی که برنابای دروغین ادعا میکند، یعنی هفتاد هزار سال عذاب جهنمی برای مومنین نموداری از سیاهی درون او و دور از عدالت و رحمت خدا است. از طرف دیگر مینویسد: مومنی که بر آئین او مرده باشد، اگر کردار نیکي هم انجام نداده باشد، به بهشت میرود. با این ترتیب چه تفاوتی بین نکوکاران و تبهکاران است؟

در فصل صد و هفتاد و دو عیسی مسیح شرط بندی میکند. سطر هشتم صفحه ۳۴۳ مینویسد: عیسی گفت اگر آنطور که میگوئید خدایانتان بر همه چیز توانایند من پوزش میخوام و هم اکنون آنها را میپرستم! ... بنا بر این از خدایان خود بخواهید که یک مگس ناچیز بیافرینند تا من آنها را پرستش کنم.

دو سطر بعد ادامه میدهد: منکرین خواستند دستشان را بسوی او دراز کنند و او را بگیرند. آنگاه عیسی فرمود «ادونای صباپوت» پس لشگریان چنان از هیکل غلطان شدند که انسان چلیکهای شسته را برای اینکه در آنها شراب بریزد، میغلطاند. گاهی سر خود را بزمین میکوبیدند و گاهی پاهای خود را... پس لرزان و شتابان گریختند و دیگر بسرزمین یهودیه باز نگشتند. خواننده محترم، آیا چنین ادعا و گفتاری احمقانه نیست؟ قضاوت با شما است.

فصل صد و پنجاه و سه، صفحه ۳۴۴، سطر چهارم: عیسی فرمود: خدای ما فرمان داده است که بنزدیکان خود دستبرد نزنیم! (مفهوم مخالفش آن است که میتوانیم بدیگران دستبرد بزنیم. آیا عیسی مسیح دزد بود و دستور راهزنی میداد؟) بهمین بسنده میکنم و به صفحه ۳۴۷ میرسیم که یکبار دیگر برنابای کذاب در سطر چهارده مینویسد: اگر انسان گناه نمیکرد نه من، و نه تو رحمت و نیکي خدارا نمیدانستیم. اگر خدا انسان را ناتوان بر گناه آفریده بود در این باره با خدا همانند میشد. ملاحظه میکنید که فرامرینو در هر قدمی سعی بر آن دارد تا گفته های غلط راسپوتین و نیز شیطان پرستان قرن چهاردهم را تشویق و ترغیب کند. جالب آنجا است که بر طبق کتاب پیدایش، باب سوم آیه دو بیعد، هنگامی که شیطان سعی در اغوای حوا داشت و او مقاومت میکرد، شیطان همین جمله را ادا کرد و به حوا گفت: هر آینه نخواهی مرد و خدا میداند در روزیکه میوه ممنوعه را بخوری چشمان تو باز میشود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهی شد.

در کتاب برنابا چندین بار کلمات نماز سحر، نماز نیمروز، نماز مغرب، نماز عشا و نماز ... ذکر شده است که ربطی به مسیحیت ندارد و مختص اسلام است. چند بار تذکر داده ام که در مسیحیت نماز نیست بلکه دعا است و دعا درد دل و راز و نیاز با خدا است که تابع زبانی خاص و یا زمانی از قبل تعیین شده نیست. و هر کس در هر زمانی و بهر زبانی که بخواهد میتواند بدرگاه آفریننده اش دعا کند.

فصل صد و شصت و هفتم، صفحه ۳۷۱ سطر سوم مینویسد: عیسی گفت: مرا تصدیق کنید آنگاه که خداوند مرا برگزید تا بسوی خاندان اسرائیل بفرستد کتابی که همانند آینه صاف و درخشان بود بمن داد. آن کتاب چنان بر قلب فرود آمد که هر چه میگویم از آن کتاب سر چشمه میگیرد. **آنگاه که صدور این کتاب از دهان من پایان برسد، از این جهان صعود میکنم.** شاید فرامرینوی نادان نمیدانسته که عیسی مسیح کتابی نیاورد و دستوری جز «محبیت» نداد و فرمود: نیامده ام تا تورات و صحف انبیا را باطل کنم بلکه تا بانجام برسانم. آسمان و زمین زائل میشود ولی همزه یا نقطه ای از تورات کم نخواهد شد. عزیزان من اگر شما هم نمیدانید بدانید که اناجیل اربعه شرح حال، کارها، معجزات و نصایح او است که تا انقضای جهان پا بر جا است.

از فصل صد و هفتادم تا چهار فصل بعد صحبت از خوشی ها و لذات بهشت است و میگوید که خدا بهشت را برای خوشی و خوشگذرانی آفرید (شاید یادش رفته که چند فصل قبل توضیح داد که همه مومنین به آئین پیمبر هفتاد هزار سال باید در جهنم بمانند تا خدا از خواب بیدار شود!). مخصوصاً یادآوری میکند که انجیر های بهشت خیلی بهتر از انجیری است که ما اینجا میخوریم. بنا بر این از عدل خدا دور است که فقط روان مارا به بهشت ببرد و تنی را که اینهمه در راه او زحمت و زجر کشیده در این دنیا رها کند. پس خدا مارا با همین تنی که داریم به بهشت میبرد تا لذت ببریم. چون اگر تن به بهشت نرود آنهمه میوه های رنگین و غذاهای بهشتی را کی میخورد؟ میوه های فراوان چه فایده ای دارند؟ زیرا خدا نمیخورد، فرشته ها هم نمیخورند. روان و حس نیز نمیخورند و تنها این بدنی که بدن ما است میخورد!

فصل صد و نود و دوم، صفحه ۴۰۳ در سطر پنجم مینویسد: من نمیتوانم همه آن کتاب را بخوانم. برای آنکه سر کاهنان که من در کتابخانه اش بودم مرا از خواندن آن بازداشت و میگفت که اسماعیلیان آن کتاب را نوشته اند.

فصل صد و نود و سه، صفحه ۴۰۴ تعریف بازگرداندن الیعازر از دنیای مردگان است.

فصل صد و نود و نهم صفحه ۴۱۴: خداوند با رحمت خود چنان بی نیاز است که یک چکه اشک از کسانیکه ناله میکنند چون خدارا بخششم آورده اند با رحمت بزرگ خود همه دوزخ را خاموش میکند. همان رحمت بزرگی که خداوند بوسیله آن ناله کننده را امداد میکند. با اینکه آب های هزار دریا هم اگر یافت شود نمیتواند یک شعله از شاره های دوزخ را خاموش کند. این اظهار نظر برنابای دروغین از خود او نیست و از برداشتی از روایات اسلامی شیعه اثنی عشری است که در رثای امام حسین اینچنین میگوید که: اشگی که در عزای خامس آل عبا ریخته شود، آتش جهنم را خاموش میکند.

فصل دویستم، صفحه ۴۱۶، آیه ۱۳ مینویسد: عیسی فرمود ... اگر اینها ساکت شوند هر آینه سنگها از بیدینی بد نهادان پست فریاد خواهند زد. همین که عیسی این را گفت همه سنگهای اورشلیم با صدای بلند فریاد زدند: فرخنده باد آنکس که بنام پروردگار خدا بسوی ما میآید! بعضی از تعاریفی که در این کتاب فکاهی عنوان شده، نه تنها بچگانه بلکه مبتذل است!

فصل دویست و یکم، صفحه ۴۱۷ شرح داستان زن فاحشه ای است که در حال زنا دستگیرش کردند و بنزد عیسی آوردند تا بتوانند از او ایرادی بگیرند. انجیل اصلی مینویسد: عیسی در جواب آنها روی زمین با انگشت نوشت: هرچه شریعت موسی امر کرده درست است و بین شما هرکه گناه نکرده سنگ اول را بیاندازد. با این فرمان همه شاکیان یکایک سنگهایی را که حاضر کرده بودند بزمین انداختند و رفتند. عیسی بان زن فرمود: مدعیان تو چه

شدند؟ من هم بتو حکم نمیکنم. برو و دیگر گناه نکن. برنابای دروغین که با این موضوع آشنا بود، داستانی سر هم کرد و در سطر هشتم نوشت: عیسی خم شد و با انگشت خود بر زمین آئینه ای ساخت که همه کس گناهان خود را در آن دید ... و گفت: در این آئینه نگاه کنید و هر که بیگناه است سنگ اول را بیاندازد. داستان تبدیل زمین به آئینه مخصوصی که فقط گناهان شخصی را منعکس میکند، ابداعی جالب است که تنها از عهده برنابای دروغین ساخته است و بس!

در فصل دویست و شش، صفحه ۴۲۴، رئیس کهنه از عیسی تشکر میکند که اقرار کرده است که نه خدا است و نه مسیح! و با او اظهار دوستی میکند! عیسی مسیح هم به او میگوید: من بنده خدا هستم و در خدمت کردن به رسول خدا که شما اورا مسیا (مسیح) مینامید شائقم! باید یادآوری شود که کهنه یهود هرگز به عیسی مسیح علاقه ای نداشتند و رابطه نزدیکی نسبت باو حس نمیکردند زیرا عیسی بارها از آنها انتقاد کرده بود و حتی یکبار فریسیان را «افعی زادگان» خوانده و به قبر هائی که از درون گندیده و از بیرون خوش منظر بودند، تشبیه کرده بود.

در صفحه بعد در فصل دویست و هشت، یکبار دیگر نام فرزند محبوب ابراهیم، اسماعیل ذکر شده و در سطر آخر صفحه ۴۲۶ مینویسد: فریسیان و پیران سنگ برداشتند تا عیسی را سنگباران کنند که او فرار کرد ولی آنها بجان هم افتادند و در این میان هزار نفر کشته شدند! تصور میکنم که فرامرینو چون در زمانی بعد از قرن چهاردهم کتاب جعلیش را مینوشت، یادش رفته بود که مطالبی را که سر هم میکرد مربوط به سالهای اول میلادی بود و در آن زمان جمعیت اورشلیم آنقدر نبود که در یک نزاع محلی هزار نفر کشته شوند!

خوانندگان عزیز، جملاتی را که از کتاب برنابا نقل شده از روی ترجمه آقای فهیم کرمانی برداشته ام و اگر نقص و یا کمبودی مبینید گناهِش متوجه مترجم اصلی کتاب است.

فصل دویست و یازده صفحه ۴۳۱، سطر ششم: عیسی میگوید: هرگاه جهان خرسند شود شما اندوهگین شوید. زیرا خرسندی این جهان به گریه میگراید ... علیه آنهایی که مرا با انجیل بر این جهان و دلباختگان این جهان داده ام، تباہ کرده اند. من معنای این جمله را نفهمیدم. اولاً چرا بجای خوشحالی و خرمی باید اندوهگین باشیم؟ ثانیاً عیسی مسیح انجیل نداشت و کتابی نیاورد. انجیل اربعه شرح بیوگرافی، معجزات و نصایح او است که شاگردانش نوشتند. گذشته از این انجیل تباہ نشده و هرگز تباہ نخواهد شد. این آرزوی خامی است که تا ابدالاباد برآورده نمیشود.

فصل دویست و پانزده صفحه ۴۳۷ مینویسد: عیسی وقتی نزدیک شدن سپاهیان را دید، با ترس و لرز خود را بخانه کشید. همان وقت خداوند به سفیران خود: جبرئیل، میکائیل، رفائیل و اوریل دستور داد که عیسی را از این جهان برگیرند. پس آن فرشتگان پاک آمدند و عیسی را از آن روزنه ای که بالای طرف جنوب بود، برگرفتند. پس اورا برداشته و در آسمان سوم در همدمی فرشتگانی که تا همیشه خدارا تسبیح میکنند، گذاشتند. این چند سطر آنقدر بچگانه نوشته شده که نیازی بهیچگونه توضیح ندارد. فقط باید اضافه کنم که لفظ (آسمان سوم) عنوانی است که در کتاب تلمود بکار گرفته شده و در اینجا ناشی از سابقه دینی فرامرینو است که یهودی بدنیا آمد و سالها قبل از مسیحی شدنش یهودی فریسی بود! بالا رفتن از روزنه نیز از روایات اسلامی سرچشمه میگیرد. پیامبر اسلام نیز از روزنه سقف مسجدالاقصی برای ملاقات با خدا و مقدسین، به معراج رفت.

برنابای دروغین ادامه میدهد: خدا کار شگفت آوری کرد (نگفتم خدای فرامرینو مکار الماکرین است؟) یهودا در لهجه و در چهره دگرگون شد، چنان مانند عیسی گردید که همه ما پنداشتیم او خود عیسی است ... و کمک بانجا میرسد که: سربازان وارد شدند و یهودارا که بشکل عیسی درآمده بود، دستگیر کردند و بردند. در صفحه بعد شهادت میدهد که: نویسنده هم آنچه را که عیسی فرموده بود فراموش کرده بود از اینکه از این جهان بالا میرود و کس دیگری بنام او شکنجه خواهد شد و او تا نزدیکی پایان جهان نخواهد مرد ... در سطور بعد یهودا فریاد میزند که عیسی جادوگر است و با جادوی خود اورا بشکل خویشتن درآورده. او دیوانه و بد نهاد و متقلب است و مرا بیگناه بدام مرگ انداخته است. خواهش میکنم این چند سطر را با انجیل حقیقی مقایسه کنید و یادتان باشد که عیسی مسیح حقیقی هنگامی که بدستهایش میخ میکوبیدند، برای آنها دعا کرد و آمرزش طلبید. برگردیم به فریاد یهودا: خداوند! چرا مرا واگزاردی، چه آن گناهکار (یعنی عیسی مسیح) رهید و من که کاری نکردم ام باید ستمکارانه بمیرم. از این رو عده ای از گروندگان از تعلیمات عیسی خارج شده و معتقد شدند که عیسی پیغمبری دروغگو بود

و معجزاتی که آورد تنها بوسیله جادوگری بود. برای آنکه عیسی میگفت او تا نزدیکی پایان جهان نمیبرد!

فصل دویست و هیجده صفحه ۴۴۴: شاگردانی که از خدا نمیترسیدند شبانه رفتند جسد یهودار را دزدیده و پنهان کردند و شایع ساختند که عیسی بپا خاسته است ... اما فرشتگانی که پاسدار مریم (?) بودند، با آسمان سوم همانجا که عیسی همدم فرشتگان بود رفتند و همه چیز را باو گفتند. از این رو عیسی بدرگاه خدا زاری و درخواست کرد که اجازه دهد مادر و شاگردانش را ببیند. در این هنگام خدای مهربان به چهار فرشته مقرب خود جبرئیل، میکائیل، رافائیل و اوریل دستور داد تا عیسی را با خودشان برداشته و او را بخانه مادرش ببرند و سه روز پی در پی در آنجا او را پاسداری کنند و جز کسانی که به تعلیمات او گرویده اند نگذارند کسی او را ببیند! در سطور بعد این افسانه جعلی ادامه پیدا میکند و به آنجا میرسد که عیسی از او میخواهد (انجیل! برنابا) را بنویسد تا فریفتگی مومنان از بین برود. بعد عیسی با مادرش و شاگردان خداحافظی کرده و از کنار کوه زیتون با آسمان مراجعت کرد!

دوستان محترم: میبینید که چنین افسانه ای چقدر بچگانه و نمایاننده کینه و عناد است و خود فریاد میزند که نوشته تقلبی و بدون ارزش است. اگر میل دارید اطلاع بیشتری از عیسی مسیح و مسیحیت داشته باشید به کتب عهد عتیق و عهد جدید مراجعه کنید و اگر در پی تحقیقی تاریخی هستید؛ بکتاب «در جستجوی ماشیح» که من افتخار ترجمه آن را دارم رجوع بفرمائید. و در صورت نیاز بهر گونه توضیحی، میتوانید برای من ایمیل بفرستید. آدرس تماس در صفحه اول سایت درج شده است. خدا با شما باشد.